چه کسانی هستند؟

حوثی‌ها

و برای چه هدفی می‌جنگند؟

کیلب ماپین

مترجم: محمد قربانی

حوثی‌ها چه کسانی هستند
و برای چه هدفی می‌جنگند؟

کِیلب ماپین

مرکز نوآوری سیاسی، متعهد به آموزش چشم‌اندازهای فراسرمایه‌داری

۲۰۲٤

مترجم: محمد قربانی

سرشناسه:
ماپین، کیلب / Maupin, Caleb
عنوان و نام پدید آور:
حوثی‌ها چه کسانی هستند؟ و برای چه هدفی می‌جنگند؟
کیلب ماپین. مترجم: محمد قربانی. ویراستاری، صفحه‌آرایی و طراحی جلد: طلیعه حسنی
مشخصات نشر:
آمل، ترجمان‌نگار
مشخصات ظاهری:
۹۵ صفحه؛ **۱۴/۵ X ۲۱/۵** س.م
شابک: 978-622-119-979-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت، عنوان اصلی:
Who Are The Houthis? What Are They Fighting For? 2024
موضوع: جنبش انصارالله یمن
موضوع: یمن (جمهوری) – تاریخ
History - Yeman (Republic)
رده‌بندی کنگره: DS۲۴۸/۸ی
رده‌بندی دیویی: ۹۵۳/۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۴۵۴۶۳۱
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیپا
چاپ و صحافی: ترجمان‌نگار
چاپ اول: زمستان ۱۴۰۴
شمارگان: ۱۰۰۰

Tarjomannegar.com
۰۲۱.۲۶۹۱۲۴۸۲
با ما در ایتا، واتس‌آپ و تلگرام: در ارتباط باشید

فهرست

یادداشت نویسنده بر چاپ فارسی	۵
مقدمه	۷
صف اعتصاب در دریای سرخ	۸
یمن، کشوری فراموش شده	۱۱
«امام واقعی، امام مبارز است»	۱۳
مؤمنان جوان	۱۶
سنگی که نمی‌توان چیزی رویش کاشت	۱۸
علیه استکبار فریاد بزنید	۲۴
جنبش شهرسازان	۳۲
جنگ آغاز می‌شود	۳۵
وعده یک شهید به فلسطین	۳۷
عبدالملک رهبری را به دست می‌گیرد	۴۰
بهار عربی ناپلئون نتیجه معکوس داد	۴۲
صالح کناره‌گیری می‌کند	۴۸
کمیته انقلابی قدرت را به دست می‌گیرد	۵۱
دولت ضد ریاضت اقتصادی	۵۳
یمن نیروی نیابتی ایران نیست	۵۸
مسئله شهادت	۶۳
خِردگریزی فلسفی	۶۵
خطوط مقدم علیه دریاسالاری	۶۸
اسرائیل: پایگاه تمدن دریایی	۷۲
مقاومت مردم برای سرزمین خود	۷۵
نقش اقتصاد در انقلاب آمریکا	۸۲
حامیان خداوند	۸۶
عدالت انتزاعی، نه! رهایی خودمان	۹۲

با سپاس صمیمانه از دوستان گرامی:
محمدکاظم آذین، فرح مظفری و طلیعه حسنی،
که یاری‌شان انتشار این کتاب را ممکن ساخت.
محمد قربانی

یادداشت نویسنده بر چاپ فارسی

درآمریکا اتفاقی در حال رخ نمودن است. مردم آمریکا برای نخستین بار از چپ تا راست، در مناطق مرکزی، در نواحی ساحلی، در جنوب و غرب، رابطه با اسرائیل را زیر سؤال می‌برند. بمباران‌های وحشتناک غزه و اکنون افشای پرونده‌های جفری اپستین، موجی از احساس نارضایتی آمریکایی را به‌شدت برانگیخته و به سطح جامعه رسانده است.

ما این کتاب را در سال ۲۰۲۴ منتشر کردیم تا مردم آمریکا را با کشور یمن و جنبش انصارالله آشنا کنیم. ما ناگزیر نام کتاب را «حوثی‌ها چه کسانی هستند و برای چه می‌جنگند؟» انتخاب کردیم، زیرا در رسانه‌های آمریکایی نیروهای مقاومت یمنی را به نام «حوثی‌ها» معرفی می‌کنند.

آمریکایی‌ها عمدتاً نمی‌دانند که این جنبش مقاومت مهم که در دریای سرخ در کنار فلسطینی‌ها ایستاد و حتی نیروی دریایی ایالات متحده را به عقب‌نشینی وادارکرد، واقعاً چه نیرویی است.

در میان مخالفان جنایات اسرائیل در فلسطین، همدردی با حوثی‌ها تقریباً جهانی است. معترضان شعار سر می‌دهند: «یمن، یمن، بازهم افتخار ببار، یک کشتی دیگر را از منطقه دور بدار!»

این کتاب، سرآغازی برای ایجاد سازمان من، مرکز نوآوری سیاسی، بود تا به مردم آمریکا بیاموزد که جنبش انصارالله چیست، حسین الحوثی و فرزندانش چه

کسانی هستند و برای چه هدفی ایستادگی کرده و جان خود را برای آن فدا کرده‌اند. و چرا یکی از فقیرترین کشورهای جهان توانسته است ایالات متحده را به چالش بکشد و چنین قهرمانانه با اسرائیل مقابله کند.

ما این کتاب را به‌شکل وسیعی در سراسر آمریکای شمالی چاپ و توزیع کرده‌ایم. تنها در سال ۲۰۲۵ بیش از ۴۰۰۰ نسخه توزیع شده است. این کتاب برای چندین هفته پُرفروش‌ترین کتاب در مورد یمن در آمازون بود و در میان برترین کتاب‌های جدید در مقوله جنگ و صلح قرار گرفت.

در این اثر کوتاه تقریباً صد صفحه‌ای، کوشش فراوان شده است تا درگیری یمن با اصطلاحاتی که برای مخاطب آمریکایی آشنا است، بیان شود، از تاریخ ایالات متحده الهام گرفته و نقش بین‌المللی دولت اوباما و غیره را توضیح دهد.

ما قصد داریم هزاران نسخه دیگر از این کتاب را در سراسر آمریکا توزیع کنیم و سازمان ما قصد دارد گفتگو درباره امپریالیسم و صهیونیسم را در هنگامه افزایش آگاهی و بیداری مردم گسترش دهد. امیدواریم که این کتاب به مردم آمریکا کمک کند تا متوجه شوند دشمنان آنان در ایران، یمن، روسیه یا چین نیستند، بلکه در وال‌استریت و تل آویو نشسته‌اند.

کِیلب ماپین

مقدمه

در حالی که بمباران غزه توسط اسرائیل بی‌وقفه ادامه دارد، سیل اعتراض‌ها در محکومیت اسرائیل سراسر جهان را فراگرفته است. مردم در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین، کشورها و کسانی که حتی بسیاری از آنها حتی درگذشته از اسرائیل حمایت می‌کردند، با مشاهده چنین کشتارهای بی‌رحمانه علیه غیرنظامیان، خواستار متوقف شدن این حملات شده‌اند. وقایع هفت اکتبر، کشتار گسترده نیروهای نظامی اسرائیل در غزه را توجیه نمی‌کند. تنها کمی بیش از یک ماه پس از ۷ اکتبر، تعداد کشته‌ها بسیار بالا تر از ۲۳،۰۰۰ نفر و رو به افزایش است. فلسطینی‌ها شبانه‌روز با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند.

با وجود خشم جهانی، تهاجم اسرائیل علیه مردم غزه بی‌وقفه ادامه دارد. ایالات متحده مصمم است، مانند اغلب موارد، خود را در مقام حامی اصلی اسرائیل در صحنهٔ بین‌المللی قرار دهد. قطعنامه‌های سازمان ملل که خواستار آتش‌بس بودند، همگی از سوی نماینده آمریکا وتو شده‌اند. کاخ سفید حتی ملایم‌ترین لحنی که خواستار توقف بشردوستانه حملات اسرائیل و به رسمیت شناختن دو طرف درگیری باشد را نیز نمی‌پذیرد. پنتاگون هنگامی که بمب‌ها پی در پی بر سر فلسطینی‌ها فرود می‌آیند از ماشین مرگ تل‌آویو حمایت می‌کند.

اعتراضات عظیمی در سراسر جهان در حمایت از فلسطینی‌ها، از جمله، نافرمانی مدنی، اختلال در روند جلسات رسیدگی رسمی و نیز تحریم مراودات تجاری مرتبط با اسرائیل، در جریان است. برخی اعضای دولت بایدن از مقام خود استعفا داده‌اند. اما برای متوقف کردن این یورش وحشیانه چه می‌توان کرد؟

صف اعتصاب در دریای سرخ

گروهی از مردم، در یکی از فقیرترین کشورهای جهان، به اقدامی دست زدند که جهان نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. دریای سرخ، قطب ترانزیت دریایی بسیار مهمی که روزانه هزاران کشتی سر راه خود به کانال سوئز و دریای مدیترانه، از آن عبور می‌کنند، امروز به محل صف اعتصاب کارگران تبدیل شده است.

اصطلاح «صف اعتصاب کارگران» برای کسانی که با کار سازمان‌یافته آشنایی دارند، اصطلاح مهمی است. این اصطلاح به گذشته‌های دور باز می‌گردد و ریشه در شیوه‌های جنگ قرون وسطایی دارد. آن زمان، یک تیرک یا چوبی را در زمین فرو می‌کردند و گروهی از سربازان به دستور پادشاه مأمور می‌شدند تا مراقب باشند تا هیچ نیروی دشمنی از آن نقطه عبور نکند.

در تاریخ جنبش کارگری، صف اعتصاب بخش مهمی از همبستگی کارگری است. هنگامی که کارگران یک شرکت در حال اعتصاب هستند و با پلاکارت‌هایی در مقابل محل کار خود می‌ایستند، وظیفه همه کسانی که از حقوق طبقه کارگر دفاع می‌کنند، این است که مانع از شکستن صف اعتصاب شوند. وقتی یک اتحادیه صف اعتصاب تشکیل می‌دهد، به معنای آن است که شرکت عملاً تعطیل است و تا زمانی که خواسته‌های کارگران برآورده نشده است، بایکوت اعمال می‌شود. افرادی که از صف اعتصاب عبور کنند، «اعتصاب شکن» (scab) نامیده می‌شوند، زیرا به منافع شرکت یاری می‌رسانند و اتحادیه را تضعیف می‌کنند. اعتصاب‌شکنانی که از شرکت مورد اعتصاب حمایت می‌کنند یا به عنوان کارگران جایگزین اعضای اتحادیه در حال اعتصاب کار می‌کنند، دشمنان آن جامعه کارگری محسوب می‌شوند. نگاه تاریخی به اتحادیه‌های کارگری نشان می‌دهد که رفتار آنان در مقابل رفتار خودخواهانه اعتصاب‌شکنان برخوردی متقابل بوده است، زیرا رفتار خودخواهانه آنها به منافع زحمتکشان و حق مذاکره با کارفرمایان آسیب می‌رساند. اتحادیه‌ها به دلیل جدیت‌شان در جلوگیری از ورود اعتصاب‌شکنان به کارخانه‌ها یا کارگاه‌ها شهرت

دارند. اتحادیه کامیون‌داران در اعتصاب سال ۱۹۳۴ در ایالت مینیاپولیس در آمریکا، همه جا تابلوهائی نصب کرده بودند که روی آن نوشته شده بود: «ورود کامیون‌های اعتصاب‌شکن ممنوع». هدف این بود که از رسیدن محموله‌های مورد نیاز کارفرمایان جلوگیری شود، مگر این که آنها اتحادیه را به رسمیت بشناسند و موافقت کنند با آن به مذاکره بنشینند. اگر کامیونی از شهر عبور می‌کرد که مجوز عبور اتحادیه را نداشت، اعتصاب‌کنندگان شیشه‌های آن کامیون را با چوب بیسبال می‌شکستند.

همین تاکتیک اعمال تحریم بود که بسیاری از کارفرمایان را وادار کرد تا پای میز مذاکره بنشینند و با دستمزدهای مناسب درخواستی کارگران آمریکایی، که زمانی در صنایع خودروسازی، فولاد، بسته‌بندی گوشت و سایر صنایع از آن برخوردار بودند موافقت کنند. شعار رایج اتحادیه‌های کارگری این بود: «صف اعتصاب یعنی عبور از آن ممنوع». این برای همه اعضای وفادار به اتحادیه قابل فهم بود که وقتی اتحادیه‌ای در حال اعمال تحریم در یک کارخانه، فروشگاه، یا هر مکان دیگری قراردارد، هیچکس تحت هر شرایطی از آن خط عبور نخواهند کرد. قانون روابط

اتحادیه‌های کارگری اغلب در طول اعتصاب در صفوف منظم به خیابان می‌آیند و تا وقتی که خواسته‌هایشان برآورده نشود، دست به بایکوت می‌زنند. این همان کاری است که حوثی‌ها انجام داده‌اند که برای حمایت از فلسطینی‌ها، کشتی‌ها را در دریای سرخ متوقف کرده‌اند.

مدیریت کار منسوب به (تافت‌هارتلی) مصوب سال ۱۹۴۷ تلاش کرد تا این عمل را در موارد موسوم به «اعتصاب همبستگی» ممنوع سازد و به کارفرمایان اجازه دهد تا از اتحادیه‌ها به دلیل «شیوه‌های ناعادلانه کسب و کار تجاری» شکایت کنند.

اکنون حوثی‌های یمنی در دریای سرخ صف اعتصاب برپا کرده‌اند. آنها می‌گویند تا زمانی که اسرائیل بمباران غزه را متوقف نکند، اجازه نخواهند داد که تجارت به روال معمول ادامه یابد. درست همان‌طور که اتحادیه بین‌المللی انبارهای ساحلی در دهه ۱۹۸۰ از تخلیه کشتی‌های آفریقای جنوبی آپارتاید خودداری کرد ه و مانع تجارت رژیم نژادپرست در بنادر سانفرانسیسکو شد. مبارزان یمنی نیز همین کار را می‌کنند. آنها گفته‌اند تا زمانی که اسرائیل به کشتار بی‌رحمانه فلسطینی‌ها پایان ندهد، هیچ کشتی اسرائیلی و هیچ کشتی مرتبط با شرکت‌ها، مشاغل و کشورهایی که از اسرائیل حمایت می‌کنند، نمی‌توانند از دریای سرخ عبور کنند.

دریای سرخ یک مسیر حیاتی تجاری دریایی است و ۱۲ درصد از کالاهای جهان از طریق کشتی‌ها از آن عبور می‌کنند. به همین دلیل، صف اعتصاب‌کنندگان دریای سرخ تأثیر به‌سزایی بر اقتصاد جهانی داشته است. لیندا توماس گرینفیلد، سفیر ایالات متحده، در سخنرانی خود در شورای امنیت سازمان ملل متحد، بر این نکته که محاصره دریای سرخ نه برای کمک به کودکان غزه، بلکه «همه این اقدامات برای کسب قدرت» بوده است، تأکید داشت.

به یک معنا حق با اوست و این به زیباترین وجه به واقعیتی که بحران در دریای سرخ آشکار کرده، اشاره دارد. مردم یمن، که از فقیرترین و فراموش‌شده‌ترین و عقب‌نگاهداشته شده‌ترین مردمان دنیا هستند، دریافته‌اند که با بسیج انقلابی خود در همبستگی‌شان با فلسطینی‌ها، حقیقتاً دارای قدرتی واقعی هستند. داستان جنبش حوثی‌ها، ریشه‌ها و باورهای جنبش آنان درس‌های عینی مهمی برای زحمتکشان کل جهان، به‌ویژه مردم ایالات متحده دارد. این کتاب کوتاه بر آن است تا این داستان را که به‌شدت نیاز به شنیده شدن دارد، روایت کند، داستانی که ثروتمندان و قدرتمندان نمی‌خواهند بر زبان بیاید.

یمن، یک کشور فراموش شده

یمن کشوری در گوشه جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان است. این کشور عمدتاً از کوه‌ها و بیابان‌ها تشکیل شده است. یمن تقریباً ۳۱/۵ میلیون نفر جمعیت دارد و ساکنین آن به شدت از اقتصاد جهانی عقب مانده‌اند و این موضوع بنا بر اطلاعات کتاب داده‌های جهانی آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) تائید شده است.

میانگین امید به زندگی ۶۷/۸ سال است. این یکی از پائین‌ترین نرخ‌های امید به زندگی در جهان است و در رتبه ۱۹۱ میان همه کشورهای جهان قرار دارد. این شاخص در یمن در حالی که از بسیاری کشورهای دیگر کمتر است تنها چند سال بیشتر از امید به زندگی درهائیتی، افغانستان و چند کشور آفریقایی می‌باشد.

مطابق کتاب داده‌های جهانی سیا، از هر چهار یمنی، یک نفر، یعنی ۲۵ درصد جمعیت، در وضعیت «ناامنی غذایی حاد» زندگی می‌کنند. از جمعیت ۳۱/۵ میلیون نفری ۱۶ تا ۱۷ میلیون نفر در خانه‌های خود برق ندارند. تقریباً ۳۰ درصد جمعیت بیسواد هستند، یعنی پس از ۱۵ سالگی آموزش کافی برای خواندن و نوشتن ندیده‌اند.

یمنی‌ها عمدتاً در کوهستان زندگی می‌کنند. جنبیه، نوعی خنجر خمیده سنتی که مردان بر کمر خود می‌بندند، برای قرن‌ها نماد فرهنگی یمنی‌ها بوده است. یمنی‌ها مردمانی عمیقاً قبیله‌ای هستند و گروه‌هایی از خانواده‌ها در مناطق خاصی زندگی می‌کنند که همبستگی عمیقی به یکدیگر دارند که به نسل‌های بسیاری در گذشته برمی‌گردد.

در سال ۱۹۶۷ در دوران جنگ سرد، یمن جنوبی ابتدا با عنوان جمهوری خلق یمن و سپس در سال ۱۹۷۰ با نام جمهوری دموکراتیک خلق یمن به کشور جداگانه‌ای تبدیل شد. با وجود کشورهای سوسیالیستی مختلف در منطقه تحت رهبری بعثی‌ها و سوسیالیست‌های اسلامی عربی، یمن جنوبی تنها کشور مارکسیستی لنینیستی به سبک شوروی در خاور میانه بود.

در سال ۱۹۹۰ هنگامی که اتحاد شوروی در حال ویرانی بود، جمهوری دموکراتیک خلق یمن با شمال ادغام شد، اما این انتقال به راحتی صورت نگرفت.

در سال ۱۹۹۴، جنگ داخلی کم کم آغاز شد. مردمان بخش‌های کوهستانی شمال کشور با مناطق جنوبی و صنعتی‌تر، تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند.

جنبیه، خنجر کوچکی که بر کمر بسته می‌شود، نوعی نماد فرهنگی یمنی‌ها و سایر اعراب است.

«امام واقعی، امامی مبارز است»

مردم در شمال یمن مسلمان زیدی هستند. زیدی‌ها یک شاخه نسبتاً کمتر شناخته‌شده از شیعه هستند که زید ابن علی را به عنوان آخرین امام، آخرین نماینده حضرت محمد (ص) بر روی زمین می‌شناسند.

پس از درگذشت حضرت محمد (ص) مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند: کسانی که امامان را به عنوان جانشینان پیغمبر به رسمیت می‌شناسند و کسانی که نهادهای منتخب را به رسمیت می‌شناسند. اسلام سُنی متعلق به شاخه‌ای بود که توسط طبقات نوظهور تاجر و بازرگانان ثروتمندتر پذیرفته شد. امامان، که پایه و بنیاد اسلام شیعه را بنا نهادند، از «مستضعفین» و مبارزه آنها علیه ثروتمندان در جهان اسلام سخن می‌گفتند و لذا به قهرمانان آنان تبدیل شدند.

اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان شیعه در جهان «دوازده امامی» هستند، به این معنا که آنان دوازده جانشین پیامبر را به رسمیت می‌شناسند. جمهوری اسلامی ایران، یک حکومت شیعه به رهبری آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای است و بسیاری از مسلمانان شیعه در جهان، به درجات مختلف، از جمهوری اسلامی ایران و رهبران روحانی آن رهنمود یا الهام می‌گیرند. هرچند این امر بسته به باورهای آنها متفاوت است. حزب‌الله لبنان نیز شیعه دوازده امامی است، چنانچه بسیاری از شیعیان در پاکستان و سازمان جهاد اسلامی در فلسطین، که در غزه با اسرائیل می‌جنگند، شیعه هستند.

در سوریه، برخی از رهبران ارشد نظامی و چهره‌های سیاسی در جنوب در حزب سوسیالیست عربی بعث، علوی هستند. به این معنا که آنها فقط یک جانشین برای حضرت محمد، امام علی، را به رسمیت می‌شناسند. آنها اساساً شیعه هستند، اما اعتقادات و اعمال‌شان به‌شدت با اکثر دیگر مسلمانان متفاوت است. به عنوان مثال علویان در مساجد نماز نمی‌خوانند، اما در خانه‌هایشان نمازخانه دارند.

مذهب ۳۵ درصد از مردم یمن زیدی است. به این معنا که آنان پنج امام پس از

پیامبر را به رسمیت می‌شناسند که آخرین آنها زید ابن علی است. زید ابن علی یا «امام زید» از این جهت اهمیت دارد که او در سال ۷۴۰ میلادی قیامی علیه خلافت را رهبری کرد. امام زید یک سپاه ۱۵۰۰ نفری را در عراق امروزی تشکیل داد. مقامات با سرکوب شدید به این قیام پاسخ دادند، مردم محلی را در مسجدی جمع کردند و آنها را در جستجوی زید زندانی کردند تا بتوانند او را بکشند.

از امام زید نقل شده است:

«زندگی خفت‌بار و مرگ شرافتمندانه، هر دو لقمه‌های تلخی هستند، اما اگر قرار بر انتخاب یکی از آنها باشد، من مرگ شرافتمندانه را انتخاب می‌کنم».

همچنین از او نقل شده است که به پیروان خود دستور داده است:

«خودتان را از ننگ دور کنید و با غرور به پا خیزید. وضعیت فلاکت‌بار خود را ترک کنید و به نیکبختی برسید. ضعف را ریشه‌کن کنید و به عزت و سربلندی دست یابید».

بسیاری از پیروان امام زید به او خیانت کردند و او در نهایت در میدان جنگ با اصابت تیری که سرش را شکافت کشته شد. پیروانش جسد او را دفن کردند، اما مقامات وقت از روی انتقام‌جویی جسد او را از قبر بیرون آوردند و به عنوان یک اقدام نمادین مصلوب کردند و به مدت سه سال به معرض نمایش گذاشتند.

امروز تقریباً همه مسلمانان، از جمله اکثر قریب به اتفاق سُنی‌ها، تصدیق می‌کنند که رژیم فاسد امویان در سمت غلط تاریخ بوده است و زید را شهیدی در راه اصول اسلام و علیه ظلم می‌دانند.

مسلمانان زیدی، به ویژه، روش وی را سرمشق مبارزه ستمدیدگان و مظلومان می‌دانند. آنها معتقدند «امام واقعی، امام مبارز است» به این معنا که نماینده خدا بر روی زمین، خود را با برافروختن قیام برای ستمدیدگان علیه ثروتمندان و قدرتمندان نشان می‌دهد.

زیدی‌ها مانند سنی‌ها نماز می‌خوانند و نسبت به سایر شیعیان در اعمال

مذهبی خود به سنی‌ها نزدیک‌تر هستند. یمن در طول قرن‌ها دارای سلطنت زیدی‌ها بوده است. علی عبدالله صالح نیز که از زمان اتحاد مجدد در سال ۱۹۹۰ به عنوان رئیس‌جمهور یمن خدمت می‌کرد، تا هنگام استعفایش پس از اعتراضات بهار عربی در سال ۲۰۱۱، زیدی بود. زیدی‌های شمال یمن نسبت به اصول مذهبی بسیار پایبندتر از سنی‌های جنوب هستند. آنها در کوهستان زندگی می‌کنند و به شاخه تا حدودی کمتر شناخته شده باور اسلامی، که بیش از هزار سال است که در این منطقه جاری بوده است، پایبند هستند.

مؤمنان جوان

اساس آنچه اکنون مردم به نام جنبش حوثی می‌شناسند، سازمانی به نام «مومنان جوان» است. این سازمان توسط یک معلم اسلامی محبوب به نام حسین بدرالدین الحوثی تأسیس شد. حسین الحوثی، یکی از دوازده برادر، بر یک سازمان بشردوستانه بسیار مهم به نام **انجمن خیریه اجتماعی مران** نظارت داشت. این سازمان برای کمک به نیازمندی‌های سلامت و درمان مردم بسیار فقیر منطقه، پزشکان و کارکنان مختلف کمک پزشکی را استخدام کرد، و همچنین تعدادی مدرسه و مرکز خدمات اجتماعی ساخت.

حسین الحوثی در سال ۱۹۹۳ از «حزب حق»، یک حزب سیاسی مذهبی نماینده دیدگاه زیدی، به نمایندگی مجلس یمن انتخاب شد. او یک سال پیش از آن، با تأسیس «مومنان جوان»، رهبری آن را به دست گرفت. این یک سازمان مذهبی برای دانش‌آموزان دبیرستانی و یمنی‌های در سن دانشگاه بود.

یک گروه از جوانان مذهبی در یمن، این کشور به‌شدت فقیرِ توسعه‌نیافته، اردوهای تابستانی دایر و کلوب‌هایی در مدارس ساختند که با سازمان‌های مشابه در یک کشور غربی تفاوت‌هایی داشت. حسین الحوثی برای هزاران نوجوان سواد، آموزش و غذا فراهم می‌کرد، چیزی که این جوانان در غیر این صورت احتمالاً هرگز به

حسین الحوثی جنبش خود را در طول دهه ۱۹۹۰ با سازمانی به نام مومنان جوان که اردوهای تابستانی و باشگاه‌های مدارس را اداره می‌کرد، آغاز کرد.

آن دست نمی‌یافتند. او هم‌زمان با ارائه خدمات ضروری به جامعه، ارزش‌های دینی را که به او انگیزه می‌دادند، آموزش می‌داد. او در حال ایجاد یک جنبش بود.

منتقدان جنبش حوثی‌ها، همچنان‌که طرفداران خوب ایدئولوژی لیبرال غربی، نسبت به نحوه «تلقین به جوانان» در این جنبش هیاهوی فراوانی به راه می‌اندازند. این جماعت با نشان دادن عکس‌های متعدد از کودکان و نوجوانانی که برای شرکت در مراسم مذهبی و شنیدن خطبه‌ها، به عنوان بخشی از برنامه‌های متنوع این سازمان طی سال‌ها، جمع شده‌اند، آنها را به باد تمسخر می‌گیرند، انگار که اسنادی برای اثبات «خودکامگی» و «شستشوی مغزی جوانان» توسط حوثی‌ها را کشف کرده‌اند.

باید اذعان کرد که این اظهارات چیزی جز ریاکاری نیست. طبق مطالعات انجام شده توسط نشنال جئوگرافیک، بخش عمده‌ای از جوانان آمریکایی نمی‌توانند جای کشور خود را روی نقشه جهان پیدا کنند. آنها نمی‌توانند درباره تاریخ کشورشان با شما صحبت کنند. آنها اکثراً حتی با آموزه‌های مسیحیت یا سایر ادیان آشنا نیستند. آنها در دنیایی از «اندیشه آزاد» زندگی می‌کنند که از آنچه در جهان اطراف‌شان می‌گذرد، تقریباً هیچ خبری ندارند و عاری از احساس هویت واقعی هستند. جوانان «آزاد» آمریکایی و جوانان غربی با فرهنگ پوچ‌گرایی تحمیلی بر آنها، هیچ ایده‌ای درباره اینکه چه کسی هستند؛ هدف‌شان در زندگی چیست؛ یا باید زندگی خود را صرف چه چیز کنند، ندارند. جای تعجب نیست که بسیاری از آنها برای افسردگی و اضطراب دارو مصرف می‌کنند و خودکشی و اعتیاد به مواد افیونی در حال افزایش است.

اما اگر شما به عکس‌های متعدد «مومنان جوان» و جوانانی که پیش از مرگ حسین الحوثی به جنبش او پیوسته بودند، نگاه کنید، می‌توانید مطمئن باشید که همه آن کودکان و نوجوانان می‌توانند یمن را روی نقشه جغرافیای جهان پیدا کنند. همه آنها با سیاست کشورشان و تاریخ مذهب‌شان آشنا هستند. می‌توانند آموزه‌های اسلام زیدی را برای شما بازگو کنند و نقد کاملی از سیاست خارجی ایالات متحده و اسرائیل ارائه دهند. آیا بهتر است آنها مثل جوانان «آزاد» غربی باشند که هیچ هدفی برای زندگی و هیچ شناختی از دنیای اطراف‌شان ندارند؟

سنگی که نمی‌توان چیزی روی آن کاشت!

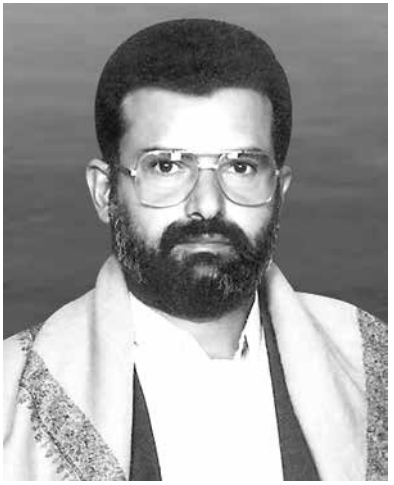

محور اصلی آموزه‌های حسین الحوثی، لزوم توسعه اقتصادی است.

حسین الحوثی در حوزه‌های علمیه اسلامی سودان تحصیل کرد و طی دهه ۱۹۹۰ نماینده منطقه خود در مجلس ملی بود. او یک رهبر اسلامی شناخته‌شده بود که احیای جنبش زیدی را با مرکزیت شهر صعده رهبری می‌کرد.

این شهر با جمعیت ۵۱،۰۰۰ نفری در شمال یمن و در نزدیکی مرز عربستان سعودی، نقش بسیار مهمی در تاریخ تمدن اسلامی ایفا کرده است. صعده دارای یک گورستان مسلمانان زیدی، از قدیمی‌ترین گورستان‌های این کشور است. در نزدیکی دروازه نمادین یمن در این شهر، نقاشی‌های غارهای دوران نوسنگی که انسان‌ها را در نبرد با حیوانات منقرض شده نشان می‌دهند، یافت می‌شود. مسجد امام‌هادی، قدیمی‌ترین مسجد شیعیان در خاورمیانه در شهر صنعا قرار دارد که مدفن بسیاری از چهره‌های مذهبی و شهدای مورد تحسین و تکریم آنان نیز هست.

سخنرانی‌های حسین الحوثی در دوران شکوفایی جنبش وی در سال‌های ۱۹۹۰، پیرامون اقتصاد و چرایی فقر سرزمین خود با وجود ظرفیت‌های عظیم این کشور بود:

«شاهد هستید که در هر کشور عربی، وزارت کشاورزی پایین‌ترین و کم‌تحرک‌ترین وزارتخانه‌ها است. در خود یمن، چقدر زمین مناسب کشاورزی هست؟ با این حال، ما حتی عدس، لوبیا، گندم و ذرت را از استرالیا، چین و دیگر کشورها وارد می‌کنیم. اگر زمین‌های یمن کشت

شوند، نه تنها برای یمن، بلکه به غیر یمن هم خواهد رسید. چرا یمنی‌ها همه چیزهایی را که تحت کنترل آمریکا و اسرائیل هستند وارد می‌کنند؟»

وی می‌افزاید:

«ما این‌همه زمین رها شده داریم، این‌همه زمین قابل کشت، آن‌وقت همه چیز را وارد می‌کنیم ... شما وارد بازار نمک، بازارهای صنعا می‌شوید و لوبیا و عدس و باقلا و انواع غلات را می‌بینید، این یکی استرالیایی است، آن یکی محصول چین است، یکی دیگر از ترکیه آمده، و این یکی را نمی‌دانم از کجا آمده است.... یمن صخره‌ای است که هیچ چیز نمی‌توان روی آن کاشت!! گویی یک سنگ است. اگر سنگ هم بود، مردم می‌توانستند، همان طور که ژاپنی‌ها انجام دادند، روی بام خانه‌ها و روی بالکن‌هایشان چیزی بکارند. آیا برای آنها ممکن نبود روی سنگ بکارند؟ کمی خاک روی این سنگ بریزند و هر درخت مفیدی رویش بکارند؟... اما آنها برای بهبود وضعیت کشاورزی ما کاری نمی‌کنند. حتی صندوق مالی خدمات اجتماعی می‌تواند مراکز بهداشتی بسازد، می‌تواند مدرسه بسازد، سد آبی بسازد. اما کشاورزی جنبه خدماتی دارد. نه، آنها می‌خواهند مردم از تانکرها آب بخورند. نه، آنها نمی‌خواهند ما کِشت کنیم. زیرا آنها می‌دانند که کشت کردن یعنی چه. **هر وقت ما توانایی خود را پرورش دهیم، وقتی قدرت خود را داشته باشیم، می‌توانیم بگوئیم: «نه». می‌توانیم در مقابل آنها فریاد بزنیم، می‌توانیم تصمیمی که شایسته ماست در مقابل آنها بگیریم. تا زمانی که چیزی نداشته باشیم، نمی‌توانیم چیزی بگوئیم.** به همین دلیل است که کشاورزی در یمن نادیده گرفته می‌شود. کشاورزی نابود می‌شود، و این همان چیزی است که می‌شود در سایر کشورها هم مانند سودان، مصر و همه این کشورها دید. آنها به کشاورزی اهمیت نمی‌دهند. بیایید یاد بگیریم، اما نکاریم!

اگر آموزش به شکل درستی باشد که ما را آگاه کند، وقتی آنها یک کلمه می‌گویند: یاد بگیر، می‌دانیم که آنها چه کسانی هستند، ما چه کسانی هستیم و چطور باید باشیم.»

آنچه حسین الحوثی در خطبه خود شرح می‌دهد، دقیقاً همان چیزی است که بسیاری از مردم مکزیک می‌گویند. مردم مکزیک مانند یمنی‌ها، پیش از ورود کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲، محصولات خود را کشت می‌کردند، اما امروز بخش عمده‌ای از مواد غذایی را وارد می‌کنند و آنها را از شرکت‌های چند ملیتی آمریکایی می‌خرند. لورا کارلسون، نویسنده نیویورک تایمز، وضعیت ناشی از توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) را این گونه توضیح داد:

«نفتا مسیر نابودی را از طریق مکزیک هموار کرده است. از زمان اجرای این توافقنامه در سال ۱۹۹۴، نرخ رشد سرانه سالانه این کشور به‌طور متوسط در ۱/۲ درصد ثابت مانده است - یکی از پایین‌ترین نرخ‌ها در نیمکره غربی. دستمزد واقعی آن کاهش یافته است. با سرازیر شدن ذرت و سایر کالاهای اساسی از ایالات متحده به مکزیک، که به شدت یارانه‌ای بودند، قیمت برای تولیدکنندگان کاهش یافته و کشاورزان کوچک (مکزیک) دیگر قادر به امرار معاش نیستند. از زمان اجرای نفتا، حدود دو میلیون نفر مجبور به ترک مزارع خود شده‌اند. در عین حال قیمت مواد غذایی مصرفی، به ویژه تورتیا (نان ذرت، مثل نان گندم برای مردم غرب آسیا) که در همه جا فراوان است، افزایش یافته است. در نتیجه، بیست میلیون مکزیکی در «فقر غذایی» زندگی می‌کنند. ۲۵ درصد از جمعیت به غذای اصلی دسترسی ندارند و یک پنجم کودکان مکزیکی از سوءتغذیه رنج می‌برند. مراکز قدرت فراملی صنایع در مناطق روستایی، رودخانه‌ها را آلوده و جمعیت را بیمار کرده‌اند و معمولاً زنان بیشتر متحمل رنج‌های ناشی از آن می‌شوند.» (۲۴ نوامبر ۲۰۱۳)

توافقنامه تجاری بیل کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا، به شرکت‌های انحصاری آمریکایی این امکان را داد تا بخش کشاورزی مکزیک را نابود کنند، دقیقاً همان‌طور که بخش کشاورزی یمن نابود شده است. این فرایند جلوگیری از توسعه در سراسر جهان به گونه‌ای طراحی شده است که شرکت‌های غربی بتوانند انحصار خود را حفظ کرده و بازار کشورها را به اسارت خود درآورند. ولادیمیر لنین در کتاب معروف خود تحت عنوان «**امپریالیسم: بالاترین مرحله سرمایه‌داری**» به بازارهای «صادرات سرمایه» اشاره کرد. وی نوشت که «صادرات سرمایه، متمایز از صادرات کالاها در سرمایه‌داری غیر انحصاری، پدیده‌ای بسیار شاخص است و ارتباط نزدیکی با تقسیم اقتصادی و ارضی سیاسی جهان دارد.» کشورهای غربی بجای صادرات محصولات، به صادرات شرکت‌ها می‌پردازند و «منابع مواد اولیه را توسط تراست‌ها و الیگارشی مالی تصاحب می‌کنند.» تسلط بانک‌داران کشورهای غربی بر جهان را می‌توان در چگونگی غارت اقتصادی هند توسط بریتانیا مشاهده کرد. کتاب «**امپراتوری ننگین: آنچه بریتانیا با هند کرد**» نوشته ششی تارور، چگونگی سوزاندن دستگاه‌های نساجی هند توسط شرکت هند شرقی را شرح می‌دهد:

> «هند کشور پیشرویی در صادرات جهان بود. آنها کارخانه‌های مرشدآباد و داکا را نابود کردند تا رقابت را از بین ببرند. آنها دریافتند که با خرید منسوجات هندی نمی‌توانند موفق شوند و باید آن (صنعت نساجی) را نابود کنند و این کار را به طور سیستماتیک انجام دادند... شرکت همچنین بودجه بافندگان را کاهش داد. بزرگ‌ترین صادرکننده منسوجات به واردکننده منسوجات از انگلستان تبدیل شد.»

نمونه جدیدتری از این نوع سلطه اقتصادی را می‌توان در قاره آفریقا مشاهده کرد. به عنوان مثال، نیجریه، بزرگ‌ترین کشور صادرکننده نفت در قاره آفریقا است، اما مردم آن در شرایط بی‌سوادی، کمبود برق، و سوءتغذیه همیشگی زندگی می‌کنند. میانگین امید به زندگی مردم نیجریه **۵۹** سال است که حتی از یمنی‌ها نیز

کمتر است.

نفت، جنبه دیگری از بردگی اقتصادی مردم یمن را نشان می‌دهد. یمن، به‌ویژه در جنوب، دارای مقادیر زیادی نفت است که دست نخورده باقی مانده است. در سراسر کشور یمن تنها سه میدان نفت و گاز وجود دارد. گزارش از بایگانی خارج شده سازمان سیا در سال ۱۹۸۸ تحت عنوان «منابع نفتی یمن در جنوب: توهم ثروت» توضیح می‌دهد:

«حوزه شرقی شبوه، احتمالاً با بیش از ۳ میلیارد بشکه نفت قابل بازیابی، بهترین پتانسیل نفتی بلند مدت را در جنوب یمن دارد.»

در همین حال، دریای سرخ ناگهان به نقطه بسیار مهم و قابل توجه شرکت‌های عظیم انرژی که بر اقتصاد جهانی تسلط دارند، تبدیل شده است: نه تنها به عنوان یک گذرگاه حمل و نقل دریایی، بلکه به عنوان مکانی برای حفاری و فراکینگ (روند تزریق آب با فشار زیاد به شکاف‌های زیر زمینی برای استخراج نفت). گزارش **هارت انرژی** در سال ۲۰۱۷، از «**دریای سرخ: منطقه نفت و گاز بکر غرب آسیا**» صحبت می‌کند. آنجا اشاره می‌شود که در شش ماه اول سال ۲۰۲۴، شورون، ۵۰ میلیون دلار برای اکتشاف نفت و گاز در آب‌های تحت کنترل مصر در دریای سرخ هزینه خواهد کرد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که یمن فقیر باشد، و با وجود زمین‌های زراعی وسیع نتواند محصولات غذایی خود را کشت کند. هیچ دلیلی وجود ندارد که ۱۶ تا ۱۷ میلیون یمنی در خانه‌ها خود برق نداشته باشند یا ۳۰ درصد از جمعیت آن بی‌سواد باشند. یمن از نظر منابع ارزشمند جهان، کشور بسیار ثروتمندی است.

حسین الحوثی، همچنین در مورد پتانسیل غرب برای تسخیر روانی مردم یمن با فرهنگ بیش از حد جنسی هشدار داد:

«با عفت خود خیرخواهانه رفتار کنید، با پاکدامنی خود خیرخواهانه رفتار کنید تا به پختگی و دانش دست یابید و با آن روح خود را پاک سازید، دانشی که با آن ملت خود را می‌سازید، دانشی که با آن اقتصاد و زندگی

خود را می‌سازید. اما در مورد کسانی که در حال سقوط در باتلاق جنایت و پیروی از آنانی که خواهان گمراهی هستند، دشمنان‌تان اطمینان دارند، شما با گذاشتن اولین قدم در این راه و افتادن در این باتلاق، به وسیله‌ای برای حمله به روح خود و حمله به ملت خود تبدیل خواهید شد، شما ابزاری برای نابودی خود و ملت خود خواهید بود و به افراد بی‌ارزشی تبدیل می‌شوید که با پاهای خود، خود را لگدمال می‌کنید، در حالی که دشمن لبخند می‌زند و بر آن پاها بوسه می‌زند. بنا براین، دیگر چگونه می‌توانید از جوانی که تنها دغدغه‌اش راه افتادن دنبال دختران، چه در حیاط دانشگاه و چه در خیابان است، انتظاری داشته باشید؟ آیا از جوانی که روانش در این باتلاق فرو رفته باشد، انتظار دارید که دغدغه‌های یک ملت را به دوش بکشد؟!...»

حوثی‌ها به پیروان خود چیزی را آموخته‌اند که از دیرباز ریشه در آموزه‌های زیدیه آنها دارد، و آن این باور است که مسلح بودن وظیفه هر مردی است. زیدی‌ها قرآن را به این صورت تفسیر می‌کنند که اگر مردی برای محافظت از خانواده‌اش اسلحه نداشته باشد، در انجام وظیفه‌اش به عنوان یک مردسالار کوتاهی کرده است.

جوانان مومن و انجمن خیریه اجتماعی ماران، با پایبندی به باورهای خود، مالکیت مسئولانه اسلحه و ایمنی سلاح گرم را به مردمانی که به آنها خدمت می‌کردند، می‌آموختند.

علیه استکبار فریاد بزنید

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جهان را تغییر داد و اگرچه یمن هزاران هزار مایل از محل حادثه، جایی که زمانی برج‌های دوقلو قرار داشتند، فاصله داشت، اما به‌شدت تحت تأثیر این وقایع قرار گرفت. بوش بلافاصله پس از این حملات، پیام وحشتناکی مبنی بر اینکه «جنگ علیه تروریسم» چه معنایی واقعاً می‌تواند داشته باشد، به جهان اسلام فرستاد. وی گفت: «این نوع جدیدی از... یک نوع جدید از شر است. و ما درک می‌کنیم. و مردم آمریکا دارند آن را درک می‌کنند. این جنگ صلیبی، این جنگ علیه تروریسم، مدتی طول خواهد کشید. و مردم آمریکا باید صبور باشند. من [هم] صبور خواهم بود.»

استفاده از واژه «جنگ صلیبی» مطمئناً میلیون‌ها نفر را در غرب آسیا که با مفاهیم تاریخی آشنایند، وحشت‌زده کرد. «جنگ‌های صلیبی» مجموعه‌ای از درگیری‌های مسلحانه‌ای بود که بین سال‌های ۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱ توسط واتیکان فراخوانده شد. مسلمانان دشمن خوانده شدند و برای دورانی بیش از ۲۰۰ سال، تمامی دنیای مسیحیت برای بیرون آوردن اورشلیم از کنترل اسلام به آنجا لشکر کشی کرد. برخی از محققان تخمین می‌زنند که مرگ و میر ناشی از جنگ‌های صلیبی میلیون‌ها نفر بوده است. با این حال، بسیاری از کارگزاران مسیحی ـانجیلی وفادار به رئیس‌جمهور بوش و از حامیان متعصب اسرائیل، از ایده جنگ صلیبی استقبال کردند. نظریه بنجامین باربِر در سال ۱۹۹۵ در کتاب **جهاد در برابر مک ورلد: چگونه گلوبالیسم و قبیله‌گرایی دنیا را دوباره شکل می‌دهند**، و صحبت از «برخورد تمدن‌ها» رسانه‌های غربی را پر کرد.

حسین الحوثی جهت حرکت باد را تشخیص داد و پیروان خود را گِردهم آورد تا برای دفاع از خود در برابر هجوم آینده آماده سازد. در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۲ حسین الحوثی ماهیت خدمات و وظایف خود را تغییر داد. او گفت:

«جایگزین کردن واژه جهاد با واژه تروریسم، یعنی مجاهد (رزمنده مذهبی)

تروریست است، و به مأمور آمریکا مشروعیت می‌دهد تا به او حمله کند. یعنی هر کس در این مسجد چنین شعاری سر بدهد، او تروریست است، پس باید او را زد؛ چه کسی به او اجازه داده تا در اینجا مدرسه باز کند تا جوانان را بر اساس روح قرآن تربیت کند؟ و جهاد روح چه کسی است، اگر او تروریست است بگذارید کشته شود... کلمه جهاد اکنون به تروریسم تبدیل شده است، مجاهد یک تروریست است و جهاد برابر تروریسم است... آمریکایی‌ها تروریست هستند. آنها منبع تروریسم و ریشه‌های تروریسم هستند... ما هیچ کاری نخواهیم کرد تا زمانی که تمام شر از این عرصه، از این جهان رخت بربندد؛ آمریکایی وجود نداشته باشد؛ اسرائیلی وجود نداشته باشد؛ دولتی وجود نداشته باشد که از آن بترسیم و حزبی وجود نداشته باشد که از آن بترسیم، آنگاه ما کار خواهیم کرد.»

در اصل، حسین الحوثی گفت که ایالات متحده در حال حرکت برای سرکوب جهانی جنبش‌های مذهبی با برچسب «تروریسم» مانند جنبش اوست که پیروانش را برای عدالت اجتماعی تحت نام اسلام گرد هم می‌آورد. او توضیح داد: «آمریکا از ما می‌خواهد با تروریسم، هر کتاب تروریستی، هر مدرسه تروریستی، یا هر مدرسه حفظ قرآن، که توسط آمریکا تروریستی طبقه‌بندی می‌شود، مبارزه کنیم. آیا آنها، همان‌هایی نیستند که منافع ما را مشخص می‌کنند و ما [باید] تسلیم شویم؟ حتی اگر آنها منافع واقعی [ما] نباشند... بگذارید جوانان در برابر آمریکا فریاد بزنند تا ببینید آنها چقدر با شما مهربان خواهند بود.»

او از این که رهبران غربی از آزادی زنان حمایت می‌کنند، اما این موضوع را به مبارزه برای ریشه‌کن کردن فقر مرتبط نمی‌دانند، بلکه یک بازی با حاصل جمع صفر را (که در آن یک طرف برنده و دیگری بازنده است) میان زنان و مردان تداوم می‌بخشند، انتقاد کرد:

«می‌خواهید به زنان رحم کنید؟ می‌خواهید آنها را از تحقیر رها کنید؟ برایشان برنامه تهیه کنید؛ به آنها برق بدهید؛ به آنها آب بدهید؛ برایشان

مراکزی ایجاد کنید تا از مادر بودن و کودک بودن حمایت کند! شما همه چیز را برای آنها تأمین کنید و به آنها نگویید که پیشرفت، آزادی و مشارکت واقعی زمانی است که آنان خواهان کنار گذاشتن مردان از اداره‌ها و دوایر دولتی باشند.»

در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۲ حسین الحوثی سازمان خود را «انصار الله» نامید و شعارهایی را مطرح کرد که تا به امروز نماد این جنبش باقی مانده‌اند. این پنج شعار «فریاد در مقابل استکبار» یا «فریاد در برابر قدرت‌های مستکبر» نامیده می‌شوند. این شعارها روی پوسترها، که رایج ترین نماد جنبش هستند، به نمایش گذاشته می‌شوند. شعارها چنین‌اند: «خدا بزرگ است! مرگ بر آمریکا! مرگ بر اسرائیل! لعنت بر یهودیان! اسلام پیروز است!» این پنج شعار و تصویر آنها با رنگ‌های قرمز و سبز، شعارهایی مقدس برای جنبش هستند.

عبارت «لعنت بر یهودیان» قطعاً مایه تاسف است و هیچ سازمان انقلابی مشروعی در جهان غرب نباید از چنین شعاری استفاده کند. شنیدن چنین شعاری

در سال ۲۰۰۲ الحوثی، انصارالله را تأسیس کرد و پنج شعار را که او آنها را «فریاد در برابر استکبار» می‌نامید، معین کرد.

نشانه تعصب مذهبی و قومی است. بسیاری از کسانی که ممکن است شعارهای «مرگ بر آمریکا» یا «مرگ بر اسرائیل» تأیید کنند، می‌دانند که معنای این شعار مخالفت با جنایات این دو رژیم است. آنان ممکن است با شنیدن شعار سوم، از روی احساس انزجار، بر آن بخندد. با این حال، این شعار را باید در چارچوب جامعه یمن درک کرد.

مردم فقیر منطقه کوهستان شمالی یمن که بیش از هزار سال است از اسلام زیدی پیروی می‌کنند، عمیقاً متأثر از فرهنگ قبیله‌ای هستند. اصطلاح «حوثی» خود یک اصطلاح قبیله‌ای است، نوعی برچسب که از سوی مخالفان جنبش انصارالله به آن زده‌اند. حوثی نام خانوادگی رایجی میان زیدی‌های کوهستانی است. با «حوثی» نامیدن این جنبش، مردم مناطق دیگر قصد داشتند آنها را به عنوان یک گروه «دهاتی»، «پشت کوهی» و «متعصب مذهبی» تحقیر کنند تا جدی گرفته نشوند. انصارالله تا زمانی که رهبر آنان به قتل نرسیده بود، این نام مستعار رایج را کاملاً نپذیرفت، ولی اکنون این جنبش با افتخار به ریشه‌های قومی و مذهبی خود می‌بالد و به میراث بنیانگذار خود ارج می‌نهد.

برای مردم یمن شمالی، «یهودیان» به مردم اسرائیل و سیستم اقتصادی جهانی اشاره دارد که اسرائیل را ایجاد و حمایت می‌کند. اسرائیل خود را دولت یهود می‌نامد و همه مخالفان خود را به یهودی‌ستیزی متهم می‌کند. در سال‌های اخیر، صهیونیست‌ها تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند هرگونه انتقاد از سرمایه‌داری، یهودی‌ستیزی است. جونا گلدبرگ، ستون‌نویس نشنال ریویو، در آوریل ۲۰۱۸ مقاله‌ای با عنوان «**کارل مارکس نفرت از یهود را تئوری توطئه می‌دانست**» نوشت و استدلال کرد که افلاطون، کل جنبش سوسیالیستی را در طول تاریخ، و بسیاری از نیروهای دیگر که بی‌عدالتی اقتصادی و نابرابری را محکوم می‌کردند و همه بهانه و اسم رمز قتل عام و جنایات را، ناشی از نفرت علیه قوم یهود می‌دانستند.

عبارت «لعنت بر یهودیان» فراخوانی برای نسل‌کشی نیست. کسانی که ادعا می‌کنند حوثی‌ها می‌گویند «یهودیان را بکشید» دروغ می‌گویند. اتحادیه ضد افترا

این ادعا را در وب سایت خود با بی‌صداقتی تبلیغاتی‌اش به نمایش می‌گذارد و می‌نویسد: «آنها حتی در دکترین رسمی خود نسل‌کشی علیه یهودیان را مستدل می‌سازند.» این کاملاً نادرست است.

برای کسانی که با حوثی‌ها و ایدئولوژی آنها آشنا هستند، عبارت «لعنت بر یهودیان» به این معنی است که انتظار می‌رود مجازات یا داوری الهی بر عاملان جنایات اسرائیل نازل شود. در اسلام شیعه، مفهوم حرام یا گناه، تفسیری در نوع خود منحصر به فرد دارد. شیعیان معتقدند اگر چیزی به شیوه‌ای ناپاک یا غیر اخلاقی به دست آید، آلوده یا نفرین شده است. اعتقاد بر این است که اگر کسی غذایی را بدزدد، این غذا او را بیمار خواهد کرد. اگر کسی خانه‌ای را با وامی بخرد که ناقض قوانین اسلامی باشد، اعتقاد بر این است که این خانه احتمالاً یا آتش می‌گیرد یا فرو خواهد ریخت.

همان‌طور که علمای حقوق از «میوه درخت زهر» صحبت می‌کنند، سنت شیعه پیرامون چگونگی «نفرین» شدن اشیا، سازمان‌ها و حتی ملت‌ها به دلیل منشا مشکل‌سازشان صحبت می‌کند. عبارت «لعنت بر یهودیان» کمابیش به معنای الهیاتی آن است که اسرائیل را محکوم به نابودی می‌داند، زیرا این کشور از راه سرقت سرزمین فلسطین بنا شده است و خود را با جنایات نسل‌کشی سرپا نگه داشته است.

به گمان من، حوثی‌ها همچنین معتقدند، «لعنت بر آمریکایی‌ها» به دلیل قتل‌عام بومیان آمریکا، تجارت برده در آن سوی اقیانوس اطلس، هیروشیما و ناکازاکی و کشتن میلیون‌ها نفر در ویتنام و کره بوده است. به نظر من حق با آنها است. من به عنوان یک آمریکایی میهن‌دوست همیشه معتقد بوده‌ام که این کشور فراتر از یک بازسازی اقتصادی، به یک بیداری معنوی و مذهبی توبه برای نجات ما از سراشیب فنایی که ملت ما اکنون در آن قرار گرفته است، نیاز خواهد داشت. به عنوان یک آمریکایی اعتراف می‌کنم که «نفرین بر آمریکایی‌ها» به دلیل این همه شرارت ما در گذشته بوده است، هرچند گفتن این حرف به عنوان کسی که کشورم

را دوست دارم، برایم دردناک است. افزایش نرخ خودکشی و تیراندازی‌های کور به دانش‌آموزان و مردم عادی در خیابان‌ها و مدارس آمریکا، احتمالاً ناشی از این واقعیت است که کشور ما مرتکب این همه کشتار در سراسر جهان شده و فرهنگ به‌شدت خشن نظامی دارد. حتی زمانی که اقتصاد آمریکا در وضعیت بهتری قرار داشت و در دوران شکوفایی خود به سر می‌برد، احساس ناامنی، ترس و انزجار زیادی میان مردم وجود داشت. تردید نداشته باشید که نفرین بزرگی بر فراز جامعه ما سایه افکنده است. تنها راهی که می‌تواند سایه این نفرین را از سرمان دور سازد، روابط اقتصادی جدید و بیداری معنوی است.

به نظر من مردم نمی‌بایست فریادهای شیعیان فقیر زیدی در یمن را که برای حفاظت از میهن‌شان گردهم می‌آیند تا خواستار توسعه اقتصادی شوند را به عنوان فراخوانی برای هولوکاست جدیدی تفسیر کنند. در چارچوب جامعه آنها، نقش اسرائیل در منطقه، نقش هویتیِ قومی مذهبی در زندگی روزمره این منطقه دارد. ازاین رو، این شعار تأسف‌بار را می‌توان محصول شرایط دانست.

تنها چند روز پس از این که حسین الحوثی این شعار را منتشر کرد، جرج دبلیو بوش روز ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲، تقریباً به جهانیان گفت که چگونه از وقایع غم‌انگیز ۱۱ سپتامبر بهره برداری خواهد کرد. وی گفت:

> «تعدادی از این رژیم‌ها درباره ۱۱ سپتامبر بسیار ساکت بوده‌اند، اما ما ماهیت واقعی آنها را می‌دانیم. کره شمالی رژیمی است که در حالی که به شهروندان خود گرسنگی می‌دهد، با موشک‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی مسلح می‌شود. ایران در حالی که تعدادی افراد غیرمنتخب امید مردم برای آزادی را سرکوب می‌کنند، به‌شدت به دنبال این سلاح‌ها و صدور ترور است. عراق همچنان به خصومت خود با آمریکا و حمایت از ترور ادامه می‌دهد. رژیم عراق بیش از یک دهه است که برای توسعه (ویروس) سیاه زخم و سلاح‌های هسته‌ای نقشه کشیده است. این رژیمی است که قبلاً از گاز سمی برای قتل هزاران نفر از شهروندان خود استفاده کرده و اجساد

مادران را روی اجساد فرزندان مرده آنها رها کرده است. این رژیمی است که با بازرسی‌های بین المللی موافقت کرد و سپس بازرسان را بیرون کرد. این رژیم حتماً چیزی برای پنهان کردن از جهان متمدن دارد. کشورهایی نظیر این‌ها و متحدان تروریست‌شان، محور شرارت را تشکیل می‌دهند و علیه صلح جهانی مسلح می‌شوند. این رژیم‌ها در جستجوی سلاح‌های کشتار جمعی، خطری جدی و رو به رشد ایجاد می‌کنند.

آنها می‌توانند این سلاح‌ها را در اختیار تروریست‌ها قرار دهند و به آنها ابزاری متناسب با نفرت‌شان بدهند. آنها می‌توانند به متحدان ما حمله کنند یا در تلاش برای باج‌ستانی از ایالات متحده باشند. در هر یک از این موارد، هزینه بی‌تفاوتی فاجعه‌بار خواهد بود. ما با ائتلاف خود همکاری نزدیکی خواهیم داشت تا تروریست‌ها و حامیان دولتی آنها را از مواد، فن‌آوری و تخصص لازم برای ساخت و تحویل سلاح‌های کشتار جمعی محروم کنیم. ما دفاع موشکی مؤثری را برای محافظت از آمریکا و متحدان‌مان در برابر حمله ناگهانی توسعه داده و مستقر خواهیم کرد. و همه ملت‌ها باید بدانند: آمریکا هر کاری که برای تضمین امنیت کشورمان لازم باشد، انجام خواهد داد. ما محتاط خواهیم بود، اما زمان به نفع ما نیست. من، در حالی که خطرات در حال انباشته شدن هستند، منتظر رویدادها نخواهم ماند. من در حالی که خطر نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود، بی‌تفاوت نخواهم ماند. ایالات متحده آمریکا اجازه نخواهد داد که خطرناک‌ترین رژیم‌های جهان ما را با مخرب‌ترین سلاح‌های جهان تهدید کنند.»

سخنان بوش کاملاً فریبکارانه بود، حتی طبق روایت رسمی، نه کره شمالی، نه ایران و نه عراق هیچ ارتباطی با ۱۱ سپتامبر نداشتند. اسامه بن لادن و سازمانش توسط سعودی‌ها رهبری می‌شدند. سال‌ها بعد سند رسوای «۲۸ صفحه‌ای» برملا کرد که مقامات دولت سعودی تا چه حد با عاملان رویداد ۱۱ سپتامبر در ارتباط بوده‌اند. اما جرج دبلیو بوش تصمیم گرفت که روی کشورهای عراق، کره شمالی و

به‌ویژه متحد حسین الحوثی، ایران، انگشت گذاشته و آن را برجسته سازد.

با وجود این که دولت ایران تفسیر متفاوتی از اسلام شیعه دارد، حسین الحوثی همیشه از تحسین‌کنندگان بزرگ انقلاب اسلامی بود. او آن را الگویی برای رهایی یک کشور از چنگال سلطه خارجی می‌دانست. وی می‌گفت:

«وقتی امام خمینی با دیدگاه درستی به پا خاست ... درگیری تمدن‌ها، دیگر یک درگیری نظامی نبود. این به درگیری یک ملت تبدیل شد، تضادی تمدنی. وی می‌افزاید: «این ملت باید به سمت خودکفایی حرکت کند تا در زمینه غذایی به خودش تکیه داشته باشد. کشور در حوزه غذایی به تولیدات کشاورزی علاقمند است، به صنعتی شدن در همه زمینه‌ها، از جمله در عرصه صنایع نظامی، علاقه دارد، کشور علاقه‌مند تولید مایحتاج مختلف مردم در سطح رویارویی است. کشور علاقمند به تربیت نسلی است که می‌داند چگونه به غرب نگاه کند و فریادش را علیه خصومت آمریکا و اسرائیل سر دهد. با چنین رویکردی، ایرانیان شعار «مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل» سر می‌دادند. او می‌دانست که چگونه باید ملت را بر اساس آموزه‌های این مکتب تربیت کرد تا به توان مقابله با دشمن برسد، و با اتکا به خود در مقابل دشمن بایستد.»

او در باره آیت الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، سخن گفت:

«مردی بزرگ و صادق، مردی که واقعاً غرب را تکان داد، مردی که آمریکا را به وحشت انداخت و همه کشورهای مستکبر را به وحشت انداخت و اسرائیل را با خرد و شجاعت خود به وحشت انداخت ... خمینی از آن نوع مردانی است که نماز را به جای می‌آورد، مردی که کمالش کمال دینی مطابق با هدایت خداوند است. چه اتفاقی برای ایران افتاد؟ پس از انقلاب اسلامی و تحت رهبری این مرد مذهبی، مردی که مذهب را تنها در محدوده‌ای دور از زندگی درک کند، نیست. او در مدت کوتاهی بیمارستان، پل و کارخانه ساخت.»

جنبش شهر سازی

نشان رسمی جنبش انصارالله (حوثی‌های یمن) شامل یک اسلحه نماد دفاع از خود، یک دست نماد خداوند و یک خوشه گندم نماد توسعه اقتصادی.

در سراسر خطبه‌های حسین الحوثی می‌توان اشاراتی به ساختن «بیمارستان‌ها، پل‌ها و کارخانه‌ها»، صحبت از ارائه خدمات لازم به مادران و کودکان، صحبت از گسترش تولیدات کشاورزی را یافت. نشان رسمی جنبش انصارالله جدا از «فریاد در برابر مستکبران»، شامل دستی به عنوان نماد خداوند؛ یک تفنگ، نماد دفاع مسلحانه از خود و عمودِ بر تفنگ خوشه‌ای از گندم نمادی از «توسعه اقتصادی» است.

علیرغم لفاظی‌های خشمگینانه علیه اسرائیل و آمریکا، مطالبه «توسعه اقتصادی» در مرکز توجه جنبش حوثی‌ها قرار دارد. اسرائیل و آمریکا مترادف با یک سیستم جهانی دیده می‌شوند که یمنی‌ها را در فقر نگه داشته است. «پیروزی اسلام»، رهایی یمنی‌ها از آن سیستم است تا بتوانند از زمین‌های کشاورزی قابل کشت و منابع نفت و گاز خود استفاده کرده و سرنوشت خود را به دست گیرند.

حسین الحوثی مطمئناً در ژانویه سال ۲۰۰۲، در پیش بینی جهتی که جهان پس از ۱۱ سپتامبر در پیش خواهد گرفت، درست عمل کرد. ایالات متحده پیش از این در اکتبر ۲۰۰۱ با حمله به افغانستان، آن را اشغال کرده بود. اشغالی که بیست سال به طول انجامید و تنها موجب بی‌ثباتی بیشتر افغانستان شد و نقش آن را به عنوان تأمین‌کننده اصلی خشخاش تریاک برای تجارت جهانی هروئین احیاء کرد.

در اوایل سال ۲۰۰۲، ایالات متحده با نیروهای مخالف در ونزوئلا برای دستگیری هوگو چاوز، رئیس‌جمهور منتخب این کشور، همکاری کرد. این کودتای

نافرجام در واکنش به محبوبیت چاوز در پی اجرای اصلاحات مترقی او صورت گرفت. چاوز اندکی پس از انتخابات سال ۱۹۹۹، از ارتش برای مقابله با رانش زمین استفاده کرد. او فضایی از میهن‌دوستی به‌وجود آورد و «حلقه‌های بولیواری»، مراکز قدرت اجتماعی، را در سراسر کشور برای بسیج کمک‌های مردمی تشکیل داد. او سپس با موفقیت قانون اساسی جدیدی را به تصویب رساند و با همکاری کوبا کلینیک‌های مراقبت‌های پزشکی را در محله‌های کم‌درآمد به راه انداخت. چاوز جنبش خود را «بولیواریسم» نامید. این عنوان از نام قهرمان ضد استعماری آمریکای جنوبی، سیمون بولیوار، برگرفته شده بود.

در ۱۱ آوریل از فیلم‌های دستکاری شده‌ای برای القای این پیام که هواداران چاوز برای گشودن آتش به روی مخالفان او فرستاده شده بودند، استفاده شد. چاوز در ۱۲ آوریل توسط ارتش دستگیر شد. با این حال، با حمایت جمعیت عظیمی از معترضان در خیابان‌ها، گارد ریاست جمهوری، کاخ ریاست جمهوری را دوباره تصرف کرد و چاوز را به جایگاه خود بازگرداند. چاوز پس از ناکامی کودتا و بازپس‌گیری قدرت، از حمایت مردمی بیشتری برخوردار شد و به طرز چشمگیری ونزوئلا را به سوی چیزی که آن را «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» می‌نامید، هدایت کرد. چاوز شرکت نفت دولتی ونزوئلا را دوباره در خدمت اقتصاد قرار داد و از آن برای شروع ساخت و ساز استفاده کرد.

امروز، ونزوئلا بی‌سوادی را، با کمک داوطلبان کوبایی که در محلات کم‌درآمد کلاس برگزار می‌کردند، کاملاً ریشه‌کن کرده است. هنگامی که چاوز برای نخستین بار در سال ۱۹۹۹ به قدرت رسید، ونزوئلا تنها ۱۲ دانشگاه دولتی داشت. اکنون ۳۲ دانشگاه دارد. مسکن عمومی ایجاد شده است. روند بولیواری میلیون‌ها ونزوئلایی را که قبلاً در آلونک‌های بدون آب و برق زندگی می‌کردند، قادر ساخت تا با وام بدون بهره، خانه‌های مدرن بخرند. پس از مرگ چاوز، ایالات متحده تلاش‌های خود را برای سرکوب انقلاب بولیواری افزایش داد. از تحریم‌ها برای قطع دسترسی ونزوئلا به واردات غذا و کالاهای مصرفی استفاده شد. اما این مشکل با تحکیم

روابط اقتصادی این کشور با یک قدرت ضدامپریالیستی دیگر، یعنی جمهوری اسلامی ایران، حل شد. ایران و ونزوئلا بیش از هر زمان دیگری به هم نزدیک شده‌اند و سوپرمارکت‌های ایرانی در سراسر کاراکاس افتتاح شده‌اند.

حوثی‌ها به‌روشنی توضیح می‌دهند که چگونه رویدادهای ونزوئلا تأثیر زیادی بر آنها داشته است، زیرا جنبش توده‌ای و راهبردی خود را بر مبنای «توسعه اقتصادی» و به دست گرفتن کنترل منابع طبیعی خود بنا کرده‌اند. سخنگوی حوثی‌ها در مصاحبه‌ای با بی. بی. سی که در سال ۲۰۱۵ انجام شد، خبرنگاری را که درباره ارتباط با ایران سؤال کرده بود، مورد سرزنش قرار داد. او گفت: «شما فقط در مورد ایران می‌پرسید تا تفرقه‌های مذهبی و فرقه‌ای را سَرِ هم کنید. [اما] ما از ایران الهام گرفته‌ایم، ما از هوگو چاوز و ونزوئلا نیز الهام گرفته‌ایم. ما در همه جای دنیا از ستم‌دیدگان حمایت می‌کنیم.»

حوثی‌ها از جنبش سوسیالیستی بولیواری ونزوئلا بسیار الهام گرفته‌اند

جنگ آغاز می‌شود

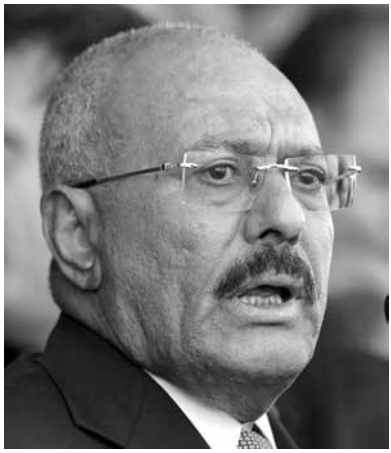

علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور یمن، در سال ۲۰۰۲ پس از دیدار با مقامات آمریکایی، جنگ علیه حوثی‌ها را آغاز کرد..

در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴، علی صالح، رئیس‌جمهور یمن برای شرکت در نشست سران گروه جی۸ در ایالت جورجیا، به ایالات متحده دعوت شد. معمول نیست که رؤسای جمهور کشورهای خیلی فقیر به مهمانی‌های خوش‌گذرانی خاصِ سران کشورهای هشت اقتصاد برتر جهان، دعوت شده و با آنها هم پیاله شوند. در این نشست، رئیس‌جمهور یمن با کالین پاول، وزیر خارجه ایالات متحده ملاقات کرد. پاول کسی بود که برای ادعای دروغ خود درباره سلاح‌های کشتار جمعی به جهان، با نشان دادن انواع نقشه‌های پیچیده، رسوایی بزرگی را به نمایش گذاشت. چیزی که بعداً ثابت شد که صرفاً یک دروغ برای توجیه حمله ایالات متحده به عراق در سازمان ملل بود.

صالح در ایالت جورجیا به مطبوعات گفت:

«من از اینکه امروز فرصتی برای ملاقات با وزیر خارجه کالین پاول داشتم، خوشحال و مسرور هستم و همان‌طور که ایشان اشاره کردند، ما در مورد مسائل مختلفی صحبت کردیم. ما در مورد مبارزه با تروریسم، اصلاحات سیاسی و مبارزه با فقر صحبت کردیم و پیشنهاد تأسیس صندوقی را دادیم که به توسعه و مبارزه با فقر می‌پردازد. ما در مورد مسائل دوجانبه مختلفی بحث کردیم. صحبت‌ها بسیار خوب و بسیار موفقیت‌آمیز بود و ما حمایت دولت رئیس‌جمهور بوش و وزیر خارجه را نیز احساس کردیم. دیروز، در

طول جلسات گروه هشت، فرصتی داشتم تا با رئیس‌جمهور بوش در مورد مسائل دوجانبه و همچنین پیرامون دیدگاه خودمان در مورد اصلاحات سیاسی و سایر مسائل صحبت کنم. و احساس کردم که تفاهم زیادی از سوی رئیس‌جمهور و دولت وجود دارد. متشکرم.»

وزیر خارجه، کالین پاول که در کنار وی ایستاده بود، گفت:

«من از رئیس‌جمهور به خاطر حمایتی که از ما به‌خاطر تلاش‌های ضد تروریسم در طول این سال‌ها کرده است، تشکر کردم و کارهای بیشتری هست که می‌توانیم با هم انجام دهیم و آنها را دنبال خواهیم کرد.»

در زندگی‌نامه رسمی حسین الحوثی که توسط جنبش انصارالله در وب سایت آنها منتشر شده است، گفته می‌شود:

«پس از آن که علی صالح، رئیس‌جمهور یمن، در نشست غیر معمول ۸ کشور صنعتی در ایالت جورجیا در آمریکا شرکت کرد، آقای الحوثی شگفت‌زده متوجه شد که جنگی در حال آماده شدن است.»

جدول زمانی کاملاً با هم مطابقت دارد. درست پس از بازگشت صالح به یمن، در ۱۸ ژوئن ۲۰۰۴، جنبش انصارالله یکی از اعتراضات معمول خود را با حضور هزاران جوان برای محکوم کردن اسرائیل و امپریالیسم آمریکا برگزار کرد. این اعتراض در مسجد جامع صنعا در پایتخت یمن برگزار شد. این تظاهرات پر سروصدای انصارالله در اعتراض به حمله به عراق بود که در آن پرچم آمریکا به آتش کشیده شد و وعده داده شد که اگر آمریکا به یمن حمله کند، آنها را از خاک خود بیرون خواهند کرد. در ۱۸ ژوئن ۲۰۰۴، به جای این که به تظاهرکنندگان انصارالله اجازه داده شود تا طبق معمول به‌طور مسالمت‌آمیز تجمع کرده و نظرات خود را بیان کنند، در یک اقدام غافلگیرکنندهٔ پلیس برای سرکوب، ۶۴۰ معترض دستگیر شدند.

وعده یک شهید به فلسطین

تصاویر درگیری جوانان حوثی با پلیس، با موجی از دروغ در رسانه‌های یمن همراه شد که ادعا می‌کردند الحوثی در حال توطئه برای سرنگونی خشونت‌آمیز دولت است. علمای اسلامی همسو با رئیس‌جمهور صالح، علیه الحوثی فتوا دادند و او را بدعت‌گذاری خواندند که مستحق مرگ است. دولت یمن اعلام کرد که به هر کسی که بتواند حسین الحوثی را دستگیر کند، ۵۵۰۰۰ دلار خواهد پرداخت.

میلیون‌ها نفر از پیروان حسین الحوثی اکنون به‌روشنی می‌دیدند که حق با او بود. آمریکایی‌ها که اخیراً جنگ‌شان علیه تروریسم را آغاز کرده بودند، به رژیم دست‌نشانده یمن دستور داده بودند تا به آنها حمله کند. آنان را «تروریست» می‌نامیدند، علیرغم این که اسلحه آنها تنها برای دفاع از خود بود و فقط به سازماندهی صلح‌آمیز جامعه می‌پرداختند. ارتش یمن شروع به یورش به خانه‌ها و دفاتر جنبش انصارالله کرد و به دنبال حسین الحوثی بود تا بتواند وی را به اتهام فتنه علیه دولت یمن دستگیر کند.

در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۴، ارتش یمن حمله همه جانبه‌ای را علیه جنبش انصارالله آغاز کرد و نیروهایی را به شهر صعده فرستاد تا پلیس محلی و مقامات منتخب وفادار به آنها (انصارالله) را برکنار کنند. نبرد مسلحانه‌ای آغاز شد. در ۱۱ ژوئیه، اعضای انصارالله به علاوه یک سرباز دولت یمن در حادثه خونینی کشته شدند. ارتش به محله‌ای حمله کرده بود که جنبش انصارالله در آنجا محبوب بود. بعد از آن، دولت جایزه برای سر حسین الحوثی را به ۷۵۰۰۰ دلار افزایش داد.

در ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۴، حسین الحوثی همراه خانواده و دیگر اعضای جنبش که تعدادی از آنها در جنگ زخمی شده بودند، در یک کافه بودند. ارتش یمن بمبی را به سمت کافه پرتاب کرد و ۲۰ نفر از جمله این رهبر خستگی‌ناپذیر مذهبی را به قتل رساند.

پس از مرگ او، جنبش انصارالله لقب «حوثی‌ها» را که به افتخار شهید حسین الحوثی، رهبر فقیدشان، به آنها داده شده بود، پذیرفت. دولت یمن بقایای پیکر وی را

در داخل زندان دفن کرد تا از تبدیل قبر او به زیارتگاه پیروانش جلوگیری کند، اما در نهایت در سال ۲۰۱۲ به عنوان نشانه‌ای از حسن نیت، جسد را به خانواده‌اش تحویل داد.

حسین الحوثی، پیش از شهادتش بارها به پیروانش گفته بود که او در حالی که هیچکس دیگری این کار را نخواهد کرد، درکنار فلسطینی‌ها خواهد ایستاد. او موعظه می‌کرد:

«از کشورهای اروپایی، با تمام تاریخ تاریک‌شان، با تمام انفصال کامل‌شان از ارزش‌های ذاتی و انسانی، با تمام تسلیم عجیب‌شان در برابر لابی صهیونیستی یهودی، ما انتظار کم‌ترین نقش مثبتی از آنها به نفع مردم فلسطین، یا به نفع هیچ آرمان عادلانه‌ای در این جهان، یا برای نجات هیچ مظلومی نداریم. آنها همان‌هایی هستند که همیشه درکنار ظالم ایستاده‌اند. آنها همیشه در موضع بی‌عدالتی، استبداد، استکبار، اشغالگری، و غارت ثروت‌های مردم بوده‌اند و مردم را هدف قرار داده‌اند. اما بزرگ‌ترین مسئولیت – به دلیل تعلق به اسلام – برعهده جهان اسلام، بر

پیکر حسین الحوثی در سال ۲۰۱۲ به انصارالله تحویل داده شد و انصارالله آن را در مراسمی با حضور ده‌ها هزار نفر به خاک سپرد.

عهده مسلمانان در سراسر جهان است که با بلند کردن صدای خود؛ با اتخاذ موضع قاطع؛ و با برداشتن قدمی جدی؛ انواع حمایت‌ها را به مردم فلسطین عرضه کنند: حمایت سیاسی به همان‌گونه که از هر آرمانی که به آن علاقه دارند، حمایت می‌کنند، با آن تعامل دارند، پیگیرانه برای آن عمل می‌کنند، حمایت مادی ارائه می‌دهند و حتی پشتیبانی می‌کنند.

اگر آمریکایی‌ها می‌توانند از آن سر دنیا بیایند، همان‌طور که قبل از آنها اروپایی‌ها: آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، ایتالیایی‌ها و بریتانیایی‌ها آمده بودند، و می‌توانند با اسرائیلی‌های ظالم، جنایتکار، اشغالگر و ستمگر همکاری کنند، در جنایاتش، در وحشیگری‌اش، در اشغالگری‌اش، در استبدادش با او همکاری کنند، چرا ملت اسلامی ما موضع لازم را اتخاذ نکند؟ این موضعی است که قرار است ما اتخاذ کنیم، موضعی که ما باید اتخاذ کنیم، به خاطر وابستگی مان به اسلام، بر پایه اصول اسلام، ارزش‌ها و اخلاق آن و حتی به دلیل منافع خودمان. ما باید در کنار مردم مظلوم و تحت فشار و شکنجه فلسطین و آرمان عادلانه‌شان بایستیم.»

عبدالملک رهبری را به دست می‌گیرد

عبدالملک بدرالدین الحوثی وظیفه به پایان رساندن کاری که برادرش آغاز کرده بود و رهبری جنبش انصارالله را بر عهده گرفت. با آنکه حسین الحوثی با سازماندهی یک جنبش مسالمت‌آمیز، دفاع از خود و توانمندسازی مردم یمن را ترویج می‌کرد و به عنوان عضو مجلس نمایندگان خدمت کرده بود، دولت یمن به دستور ایالات متحده به‌شکل خشونت‌باری آنها را سرکوب کرد. عبدالملک پس از مرگ برادرش، رهبری جنبشی را به عهده گرفت که جنبش «قانون‌شکنان»، «شورشیان» و «تروریست‌ها» خوانده می‌شد. عبدالملک الحوثی در مقام «رهبر انقلاب»، برجسته‌ترین چهره و ایدئولوگ جنبش حوثی‌ها است.

عبدالملک قطعاً می‌بایست جای خالی شخصیت بزرگی را پر کند، اما فن آوری مدرن او را قادر ساخت تا خطبه‌های خود را در سرزمین‌های تحت کنترل حوثی‌ها

عبدالملک الحوثی پس از مرگ برادرش رهبری انصارالله را بر عهده گرفت. او در حال حاضر عنوان «رهبر انقلاب» را دارد.

منتشر کند.

او با سخنان نافذ خود موفق شده است تا با ادامه و احیای مأموریت برادرش، نفس تازه‌ای به جنبش مومنان ببخشید. در دسامبر ۲۰۰۹، ارتش عربستان ادعا کرد که عبدالملک را کشته است، با این امید که این امر باعث تضعیف روحیه رزمندگان حوثی و وادار کردن آنها به تسلیم شود. اما دروغ بودن این موضوع خیلی زود به اثبات رسید. اندک زمانی پس از این که سعودی‌ها مرگ او را اعلام کردند، ویدئویی از عبدالملک منتشر شد که نشان می‌داد، او علی‌رغم هر آسیبی که می‌توانست دیده باشد، واقعاً هنوز زنده است. به زودی عبدالملک در تلویزیون و رادیو و اینترنت ظاهر شد و به تبلیغ اهداف انقلاب اسلامی علیه صهیونیسم و امپریالیسم ادامه داد. آدم به یاد شوخ طبعی مارک تواین، طنزپرداز مشهور آمریکایی می‌افتد که گفت: «شایعات مرگ من زیادی اغراق‌آمیز شده‌اند.»

جنبش انصارالله سرزمین‌های یمن را کنترل کرد و در میان بمباران‌های ارتش یمن که اغلب توسط عربستان سعودی حمایت می‌شد، سرسختانه مقاومت کرد. شکی نیست که جنبش حوثی باید از حمایت عمیق و گسترده‌ای در میان جمعیت استان صعده برخوردار باشد و با وجود تمام بمباران‌ها و فشارهایی که بر منطقه وارد شد، جنبش انصارالله هرگز کنترل خود را از دست نداد، زیرا در جنگ داخلی علیه دولت به رسمیت‌شناخته شده در سطح جهانی می‌جنگید که با حمایت‌های بین‌المللی، آنها را تروریست اعلام کرده بود.

این جنبش با فعالیت‌های اجتماعی، تأمین غذای مردم، آموزش مردم و آموزش‌های ایدئولوژیک به جوانان مومن در طول سال‌های ۱۹۹۰، پایه‌های یک جنبش انقلابی در قرن بیست و یکم را چنان استحکام بخشید که به‌سادگی قابل از میان برداشتن نیست.

بهار عربی ناپلئون نتیجه معکوس داد

داستان رسمی به اصطلاح «بهار عربی» این است که موج اعتراضات در سراسر جهان عرب زمانی آغاز شد که محمد بوعزیزی، یک میوه فروش خیابانی در تونس، در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۰ خود را آتش زد. او مورد اذیت و آزار پلیس قرار گرفته و میوه‌هایش مصادره شده بود. محمد که ادامه معاش را غیرممکن می‌دید، پس از آنکه فرماندار از ملاقات با او برای صحبت در مورد آزار و اذیت دائمی پلیس امتناع کرد، روی خود بنزین ریخت. با انتشار گسترده عکس‌های خودسوزی بوعزیزی در رسانه‌های اجتماعی، او به زودی به نماد «همه مردان» غرب آسیا و شمال آفریقا تبدیل شد، زیرا بیکاری در بحبوحه بحران مالی در حال افزایش بود. تشییع جنازه بوعزیزی بعد از درگذشتش در ۴ ژانویه، به یک اعتراض ضد دولتی تبدیل شد. اخبار اعتراضاتی که به‌سرعت سراسر تونس را فرا گرفت، از سوی شبکه الجزیره و نیز فیس‌بوک، توئیتر و اینستاگرام منتشر شد.

البته، اکنون، این نظر که خبر خودکشی یک دستفروش خیابانی به‌طور اتفاقی پخش شده باشد، کاملاً با آنچه ما در مورد رسانه‌های اجتماعی می‌دانیم، مغایرت

دارد. روزنامه‌نگار مت تائبی، پس از آن که ایلان ماسک کنترل غول رسانه‌ای اجتماعی توییتر را به دست گرفت، فایل‌هایی از این رسانه را به کنگره [آمریکا] ارائه داد که نشان می‌دادند که اطلاعات چقدر دستکاری شده و تحت کنترل انتشار می‌یابند.

ما همین چندی پیش همچنین فهمیدیم که چگونه زمانی که باراک اوباما در حال ترک کاخ سفید بود، جرد اندروکوهن، یکی از اعضای سابق هیئت مدیره شرکت گوگل آلفابت توسط وزارت امور خارجه آمریکا به سرپرستی هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه، به استخدام این وزارتخانه درآمد. کوهن به عنوان رابط بین شرکت‌های فن‌آوری و وزارت امور خارجه ایالات متحده عمل کرد و به آنها دستور داد تا رویدادها را به نفع خود دستکاری کنند.

در سال ۲۰۰۹، جرد اندروکوهن به سراغ توئیتر رفت و به نمایندگی از دولت از آنها خواست تا دست به اقداماتی بزنند که اعتراضات علیه رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد را در ایران تقویت نماید. هنگامی که اوباما شنید که کوهن به شرکت‌های فن‌آوری دستورالعمل‌هایی با پیامدهای ژئوپلیتکی می‌دهد، بدون آن که با کاخ سفید در میان بگذارد، خواستار اخراج کوهن شد. مجله نیویورکر فاش کرد که چگونه هیلاری کلینتون وارد مسئله شد و برای حفظ کوهن در پست خود در وزارت امور خارجه تلاش کرد و او در طول دوره اول ریاست جمهوری اوباما همچنان به عنوان رابط آنها به فعالیتش ادامه داد.

بهار عربی کمابیش یک تخریب کنترل شده یا یک کانال تخلیه برنامه‌ریزی شده بود. دولت بوش با حمله یک‌جانبه به عراق، تروریست خواندن مسلمانان، جنگ صلیبی خواندن «جنگ علیه تروریسم» و نزدیکی با مسیحیان انجیلیِ متعصبِ طرفدار اسرائیل، جهان اسلام را از خود بیگانه کرده بود. اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸ سقوط کرد و باعث بحران عظیم بیکاری شد. خشکسالی در سراسر منطقه غرب آسیا در سال ۲۰۱۰ بسیاری از جوانان روستایی را مجبور کرد تا به امید یافتن غذا یا کار به شهرها هجوم آورند. بشکه باروت برای انفجار آماده شده بود. نارضایتی‌ها

آماده اشتعال بودند. به نظر می‌رسد که وزارت امور خارجه کلینتون تصمیم به همکاری با سیلیکون ولی گرفت تا بگذارد تا این انفجارها با مختصات خودشان اتفاق بیفتند و[در این میان] اسعی کند از هرج ومرج برای منافع ژئوپلیتیکی خود بهره‌برداری نماید.

حضور مرد سیاه پوستی به نام باراک حسین اوباما در مقام ریاست جمهوری بخش مهمی از این عملیات بود. پیش از این هرگز هیچ رئیس جمهور آمریکا تا این حد مورد اعتماد جهان اسلام نبود. اوباما برای «جا انداختن» روابط خود با دنیای اسلام به مصر رفت، و از انجام کودتای آمریکایی ۱۹۵۳ در ایران عذرخواهی کرد. منتقدان اوباما دائماً او را به دلیل رفتن به مدرسه مسلمانان متهم کرده و می‌گفتند او به شدت ضد اسرائیل است و شاید خود در خفا یک مسلمان باشد. باراک اوباما کم‌وبیش یک ناپلئون قرن بیست و یکم بود.

ناپلئون بناپارت سوریه و مصر را برای فرانسه فتح کرد. بخشی از این کار با جا زدن خود به عنوان یک مسلمان و دروغ گفتن به اعراب هر دو ملت ممکن شده بود. طی لشکرکشی او در ژوئیه ۱۷۹۸، نیروهای فرانسوی «اعلامیه او خطاب به مصریان» را در سراسر شهرها منتشر کردند. در این بیانیه گفته می‌شود:

> «مردم مصر! دشمنان ما به شما خواهند گفت که من آمده‌ام تا دین شما را نابود کنم. باورشان نکنید. به آنها بگویید که من آمده‌ام تا حقوق شما را بازبستانم، غاصبان شما را مجازات کنم و عبادت واقعی محمد را رواج دهم. به آنها بگوئید که من بیش از همه بندگان، خداوند و محمد، پیامبر او و قرآن را گرامی می‌دارم. به آنها بگوئید که همه انسان‌ها در نظر خداوند برابرند، و تنها تفاوت میان آنها، [میزان] خرد، استعداد و فضیلت‌شان است. و چه فضایلی بندگان را متمایز می‌کند تا به خود حق دهند همه لذت‌های زندگی را از آن خود بدانند؟ اگر مزارع مصر متعلق به آنها است، از آنها بخواهید تا اجاره‌نامه‌شان از جانب خدا را نشان دهند. اگر این‌ها املاک خوبی هستند؛ اگر برده زیبایی، یا اسب زیبایی، یا خانه

خوبی وجود دارد؛ همه این‌ها متعلق به بردگان است. اما، خداوند عادل و بخشنده است و او مقرر کرده است که امپراتوری برده‌ها به پایان برسد. خوشا به حال کسانی که بی‌طرف خواهند بود. آنها زمان خواهند داشت تا با ما آشنا شوند و خود را درکنار ما بیابند. اما وای به حالِ، سه بار وای به حالِ کسانی که با ما بجنگند! برای آنها امیدی برای زندگی وجود ندارد؛ آنها هلاک خواهند شد.»

البته ناپلئون دروغ می‌گفت، لوئیس آنتوان بورین، وزیر ناپلئون، در مورد این که چگونه رهبر نظامی فرانسه که دست آخر امپراتور شد، به کل داستان می‌خندید و آن را یک حرکت تبلیغاتی درخشان می‌دانست، نوشت:

«او هرگز به یک مسجد پا نگذاشته بود. علیرغم ادعاها، چنان‌که بعداً خواهیم دید، تنها یک بار لباس مسلمان‌ها را به تن کرد. تمام آنچه را که او درباره محمد، درباره اسلام، درباره قرآن، در مقابل بزرگان کشور بیان می‌کرد، خودش به آنها می‌خندید؛ اما می‌خواست جملات دینی آیات خوش‌آهنگ به نثر زیبای عربی ترجمه شود تا روحیه ساکنان را بیش از پیش آرام کند.»

هنگامی که ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۸ مصر و سوریه را فتح کرد، بخشی از تلاش‌های او برای جلب نظر مردم شامل ادعای دروغین ادعای مسلمان بودن او بود.

کاری که ناپلئون در سال ۱۷۹۸ انجام داد، باراک اوباما در سال ۲۰۱۱ تکرار کرد. او با تظاهر به این که دوست جهان عرب است، وانمود کرد که دوست آنها است، تا وقتی که هرج ومرج

در خیابان‌ها شعله‌ور شد، عوامل قدیمی سیا مانند اخوان‌المسلمین، به همراه دستگاه‌های جدید در عرصه رسانه‌های اجتماعی، بتوانند اعتراضات را به‌گونه‌ای هدایت کنند که به نفع ایالات متحده تمام شود.

پس از کناره‌گیری زین‌العابدین بن علی، دیکتاتور دیرینه تونس، حُسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر نیز، که با انفجاری از اعتراضات رو به رو شد، همین کار را کرد. آمریکا توانست با واردکردن جنگجویان وهابی و سازمان‌های مرتبط با القاعده مانند جبهةالنصره، اعتراضات در لیبی میان ثروتمندترین مردم این کشور را به یک جنگ داخلی تبدیل کند. در نهایت، زمانی که «انقلاب» در میدان نبرد شکست خورده بود، بمب‌های ناتو بر سر لیبی ریخته شد. با مرگ قذافی در اکتبر ۲۰۱۱، مرفه‌ترین کشور آفریقایی به هرج ومرج کشیده شد. لیبی از زمان سرنگونی دولت سوسیالیستی و مستقل لیبی تاکنون بی‌ثبات بوده است.

بی‌ثبات‌سازی سوریه نیز از همین الگو پیروی کرد. اعتراضات و بی‌ثباتی، زمینه را برای ایالات متحده فراهم کرد تا انبوهی از جنگجویان خارجی از سازمان‌های وهابی را وارد کند. سوریه به‌سرعت وارد یک جنگ داخلی تمام‌عیار شد که در نتیجه آن میلیون‌ها نفر آواره شدند و نزدیک به یک میلیون نفر جان خود را از دست دادند. در نهایت، روسیه ارتش خود را برای حمایت از دولت سوسیالیستی بعثی عرب به سوریه فرستاد. جمهوری عربی سوریه، در حالی که رهبران غرب هر سال می‌گفتند که «اسد باید برود»، سرانجام در سال ۲۰۲۳، زمانی که مشخص شد دولت سقوط نخواهد کرد، به اتحادیه عرب بازگردانده شد.

درحالی که رسانه‌های آمریکایی قیام‌های بهار عربی در تونس، مصر، به‌ویژه لیبی و سوریه را جشن می‌گرفتند، اعتراضات درکشورهای دیگر نادیده گرفته شد. پادشاهی بحرین که دارای اکثریت شیعه است، اما توسط یک رژیم سلطنتی مطلقه با حمایت عربستان سعودی اداره می‌شود. هنگامی که مردم بحرین به عنوان بخشی از بهار عربی قیام کردند، عربستان سعودی به این کشور حمله کرد و سلطنت را احیا کرد. هزاران بحرینی برای کسب دموکراسی و آزادی، که ظاهراً به دلیل حمایت

وزارت امور خارجه ایالات متحده، راهپیمایی می‌کردند، در خیابان‌ها به ضرب گلوله کشته شدند. روزنامه گاردین در یک افشاگری در سال ۲۰۱۲ نشان داد که چگونه شبکه سی.ان.ان تصمیم گرفت تا مستندی را که از سرکوب شدید معترضان بحرینی و حمله سعودی‌ها به آنها به نام «انقلاب من» ساخته بود، پخش نکند. در حالی که سی.ان.ان، بلاوقفه از به‌اصطلاح جنایات دولت سوریه و لیبی گزارش می‌داد، گزارش‌هایی که بخش عمده آنها بعداً تکذیب شد، مستند بسیار پرهزینه‌ای که جنایات رژیم سعودی در بحرین را برملا می‌کرد، بدون ارائه هیچ توضیحی، هرگز پخش نشد.

عربستان سعودی نیز به اعتراضات درون مرزهای خود در طول بهار عربی واکنش شدیدی نشان داد. زنانی که برای حق رانندگی اعتراض داشتند، با مجازات اعدام رو به رو شدند. شیخ نمر النمر، مورد احترام‌ترین رهبر مسلمانان شیعه در عربستان سعودی، سرانجام در سال ۲۰۱۶ به دلیل نقشی که در سازماندهی اعتراضات برای حقوق دموکراتیک در طول بهار عربی داشت، اعدام شد.

کاملاً روشن است که علیرغم این که آمریکا کمابیش بهار عربی را برای اهداف سیاسی خود صحنه‌گردانی می‌کرد، اما مانند همه جنبش‌های توده‌ای از این نوع، بهار عربی نیز جلوه‌های مختلفی به خود گرفت و به آسانی توسط کسی قابل کنترل یا پیش‌بینی نبود. [اما] بهار عربی در یمن تا حد زیادی به سود حوثی‌ها رقم خورد.

صالح کناره‌گیری می‌کند

علی عبدالله صالح از هنگام اتحاد مجدد یمن در سال ۱۹۹۰ بر این کشور حکومت می‌کرد. او نماد تمام و کمال فساد و فقدان دموکراسی در یمن بود که معترضان بهار عربی در سراسر منطقه از آن صحبت می‌کردند. در بهار سال ۲۰۱۱، یمنی‌ها نیز برای اعتراض به خیابان‌ها آمدند.

لیلا الثور، زنی که به صراحت کلام شناخته می‌شود، رهبر جناح فمینیستی جنبش اعتراضی یمن شد که خواستار حقوق زنان بود. او حزب «بهار عربی» را به عنوان یک حزب سیاسی بر اساس فلسفه خود با تأکید بر حقوق زنان و صلح‌طلبی تأسیس کرد. این سازمان در نهایت با حوثی‌ها همسو شد و اکنون حزب او « حزب امید عرب» نامیده می‌شود و به عنوان بخشی از شورای عالی انقلابی فعالیت می‌کند.

اتحادیه‌های کارگری از نظر تاریخی در جنوب یمن بسیار قوی بوده‌اند و بسیاری از آنها به حزب سوسیالیست یمن، حزب حاکم سابق در جنوب در زمان

تظاهرات گسترده دریمن در بهار عربی ۲۰۱۱، که یک سال بعد علی عبدالله صالح را به کناره‌گیری از ریاست جمهوری وادارکرد.

لیلا الثور، فمینیست، رهبری حزب امید عرب را بر عهده دارد که به کمیته انقلابی پیوسته است. حوثی‌ها او را از خشونت وهابی‌هایی که با حمایت او از حقوق زنان مخالفند، محافظت کرده‌اند.

حکومت کمونیستی، وفادار هستند.

در میان یمنی‌های سکولار، سوسیالیسم بعثی عربی، یعنی جنبش ضد امپریالیستی که توسط میشل عفلق آغاز شد، و در نهایت در عراق و سوریه به حکومت رسید، پیروان قابل توجهی دارد. ناصریسم، فلسفه سوسیالیسم عربی جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر، نیز از پایگاه حمایتی قابل توجهی برخوردار است. به‌علاوه، بسیاری از بیکاران یمنی بدون وابستگی سیاسی به خیابان‌ها ریختند. القاعده و سایر گروه‌های تروریستی وهابی نیز حضور خود را حفظ کردند.

هنگامی که دولت یمن شروع به سرکوب اعتراضات کرد، خیلی زود متوجه شد که مخالفان بسیار تأثیرگذاری در برابر خود دارد، ارتش حوثی. جنبش انصارالله از سال ۲۰۰۴ جنگ داخلی مسلحانه‌ای را علیه دولت به راه انداخته بود و تجربه زیادی در میدان جنگ داشت. حوثی‌ها در اعتراضات، به عنوان نگهبانان مسلح جنبش علیه پلیس همراهی کردند و با این کار از حمایت بسیاری از یمنی‌های مخالف قبلی از پیشینه‌های مذهبی یا قبیله‌ای مختلف برخوردار شدند. حوثی‌ها منظم‌ترین و منضبط‌ترین نیرو در میان مخالفین، با تجربه فراوان در میدان نبرد و اسلحه‌های فراوان میان جنبش‌های اعتراضی بهار عربی پدیدار شدند تا دستاوردهای بسیار مهمی در نفوذ و قدرت داشته باشند.

در فوریه ۲۰۱۲ مشخص شد که صالح دیگر نمی‌تواند در ریاست‌جمهور بماند. او به عنوان نماد فساد مجبور به استعفا شد. انتخاباتی با تنها یک نامزد در برگه رأی، منصور هادی معاون رئیس‌جمهور، برگزار شد. منصور هادی رئیس‌جمهور

جدید شد و ناامیدانه کوشید کشور را تحت رهبری خود آرام کند. در دسامبر ۲۰۱۲، دولت هادی جسد حسین الحوثی را از زندانی که ابتدا صالح او را در آن دفن کرده بود، به خانواده‌اش بازگرداند. این اقدام با هدف آشتی و کاهش تنش‌ها در مناطق تحت کنترل حوثی‌ها انجام شد. در ۵ ژوئن ۲۰۲۳، حوثی‌ها مراسم تدفین مجددی را در صعده برگزار کردند که ده‌ها هزار نفر، از جمله جدیدترین اعضای جنبش و متحدان‌شان از قیام ۲۰۱۱، در آن شرکت کردند. منصور هادی هرچند شاید میراث آلوده صالح، به عنوان نماد فساد و فقر، را نداشته باشد، اما همچنان بخشی از همان تشکیلات فاسد است. هادی فردی وابسته به عربستان سعودی است. رهبری نظامی که وارد سیاست شده و روابط تجاری عمیقی با همسایه شمالی ثروتمند و نفت‌خیز یمن دارد.

انصارالله در سال ۲۰۱۵، با در اختیار گرفتن کنترل پایتخت و انحلال مجلس نمایندگان، کمیته انقلابی را به عنوان دولت جدید یمن تشکیل دادند.

کمیته انقلابی قدرت را به دست می‌گیرد

در سال ۲۰۱۴، هادی یارانه سوخت را کاهش داد و استفاده از خودرو را برای یمنی‌ها بسیار گران‌تر کرد. جنبش انصارالله هواداران خود را بسیج کرد تا به خیابان‌ها بیایند تا این اقدام ریاضتی را محکوم کنند. وقتی ارتش یمن علیه معترضان وارد عمل شد، حوثی‌ها از قبل مسلح بودند و جنگ آغاز شده بود. آنها خیلی زود کنترل صنعا، پایتخت یمن، را به دست گرفتند. این امر دست هادی را برای مذاکره با آنان برای ادامه دولت محدود کرد. با کنترل پایتخت، بسیاری از بوروکرات‌های ارشد و مقامات دولتی یمن کم و بیش متقاعد شدند که حوثی‌ها بهترمی‌توانند اداره امور دولت را سامان دهند.

در ژانویه ۲۰۱۵، حوثی‌ها کاخ ریاست جمهوری و تعدادی از اماکن نظامی کلیدی را تصرف کردند. هادی کناره‌گیری کرد. حوثی‌ها در ۶ فوریه، با اعلام انحلال مجلس نمایندگان و با هدف ایجاد یک دولت جدید، کمیته انقلابی را تشکیل دادند. درحالی که بسیاری از سیاستمداران فاسد قدیمی یمن، از جمله لایه‌های بالایی برخی از احزاب سیاسی مخالف، به عربستان سعودی گریختند، تعدادی از نیروهای سیاسی دیگر برای پیوستن به این کمیته پیشقدم شدند. حزب سوسیالیست یمن، حزب حاکم سابق یمن جنوبی، دچار انشعاب شد. اکثریت حزب با پیوستن به کمیته انقلابی حوثی‌ها، اخراج رهبران گریخته به عربستان سعودی را اعلام کردند. حزب سوسیالیست یمن (ضد تجاوز) اکنون بخش مهمی از دولت یمن است. آنها پرچم جمهوری دموکراتیک خلق یمن را با ستاره سرخ آن به عنوان نماد خود حفظ کرده‌اند.

گفتن اینکه آیا حزب سوسیالیست یمن (ضد تجاوز) هنوز یک حزب کمونیست است یا هنوز تا حدی به مارکسیسم لنینیسم پایبند است، دشوار است. حزب سوسیالیست یمن مارکسیسم لنینیسم را در زمان اتحاد دوباره یمن رسماً کنار گذاشت و خود را یک سازمان سوسیال دموکرات نامید. با این حال، «جنبش جنوب» در طول بحران ۱۹۹۴ رادیکال‌تر شد و در سال ۲۰۰۷ یک جنبش مسلحانه در عدن و جاهای

دیگر فعال شد.

حزب سوسیالیست یمن گفته است که از نوعی قانون شریعت حمایت می‌کند و به نظر می‌رسد لحن آشکارا سکولار و ضد مذهبی دولت مارکسیست لنینیست در زمان حکومت در جنوب را کنار گذاشته است. این با روند کلی جهان اسلام از دهه ۱۹۹۰ مطابقت دارد. قیام ۱۹۹۴ و تشکیل «جنبش جنوب» مسلح برای بازگرداندن استقلال جنوب در سال ۲۰۰۷، هر دو با انگیزه مخالفت با سیاست‌های ریاضت اقتصادی و کاهش یارانه‌های خدمات عمومی صورت گرفت. به گفته برخی منابع، به نظر می‌رسد حزب سوسیالیست یمن نیز از پان عربیسم و در نهایت اتحاد همه مردم عرب در یک کشور واحد حمایت می‌کند.

حزب سوسیالیست یمن (ضد تجاوز) حزب حاکم سابق مارکسیست لنینیست یمن جنوبی، نیز با حوثی‌ها متحد شده و به کمیته انقلابی پیوست.

دولت ضد ریاضت اقتصادی

کمیته انقلابی که در فوریه ۲۰۱۵ کنترل یمن را به دست گرفت، می‌توان کمابیش آن را به عنوان یک دولت ضد ریاضت اقتصادی توصیف کرد. آخرین اقدام حوثی‌ها با انگیزه مخالفت با کاهش یارانه‌های سوخت صورت گرفت. حزب سوسیالیست یمن و جنبش جنوب نیز با اعتراضات علیه کاهش خدمات عمومی همراه هستند.

تصور ایده ریاضت اقتصادی این است که می‌توان از این طریق راه را به سمت رشد اقتصادی بازکرد. ایده‌ای که ادعا می‌کند رکود اقتصادی کاهش هزینه‌های دولت را ضروری می‌کند. ایده‌ای که می‌گوید با کاهش مالیات توسط دولت، قدرت خرید مردم افزایش می‌یابد، شغل ایجاد می‌شود، تولید ناخالص داخلی افزایش می‌یابد و غیره. شعار این است که با «کنار زدن دولت از سر راه» می‌توان اقتصاد را درمان کرد.

ریاضت اقتصادی تقریباً هرگز موفق نبوده است. وقتی تعداد کارمندان دولت کاهش می‌یابد؛ وقتی یارانه مواد غذایی و سوخت کاهش می‌یابد؛ وقتی که دولت هزینه‌های خود را متوقف می‌کند؛ نتیجه آن می‌شود مصرف کمتر و ثروت کمتر در گردش. اعضای طبقه کارگر تمایل دارند تا پول خود را خرج کنند، حالا اگر درآمدشان به دلیل قطع این یارانه‌ها و بیکاری کم شود، درآمد کمتری خواهند داشت، و مالیات کمتری بر مخارج وضع می‌شود. درحالی که ثروت افراد فوق ثروتمند، کسانی که از حقوق ماهیانه خود امرار معاش نمی‌کنند، تمایل دارند پول خود را در بانک‌ها نگهدارند، مگر این که بتوانند با سرمایه‌گذاری آن سود کسب کنند. اگر اقتصاد نشان ندهد که آنها می‌توانند از سرمایه‌گذاری پول بیشتری دربیاورند، پول آنها در بانک می‌ماند و به‌تدریج به دلیل تورم، ارزش آن کاهش می‌یابد.

اقتصاد ریاضتی نام‌های مختلفی دارد. اقتصاد نئوکلاسیک، اقتصاد نئولیبرالی، مکتب اطریش، مکتب شیکاگو، لیبترینیسم، لیبرالیسم بازار و غیره. با این حال، همه این‌ها بر این تصور استوار است که راه رشد اقتصادی، کاهش هزینه‌های دولت و کاهش نظارت دولت بر اقتصاد است.

طولانی‌ترین دوره رشد و توسعه اقتصادی[در آمریکا] پس از جنگ جهانی دوم از سال ۱۹۴۶ تا سال ۱۹۷۱ بود. پس از ویرانی گستره و مرگ و میر ناشی از جنگ جهانی دوم، رشد در سطح بی‌سابقه‌ای رخ داد. این «دوران طلایی» سرمایه‌داری آمریکا بود. دورانی که ایالات متحده فولاد و خودروهای خود را به جهان عرضه می‌کرد، کم و بیش تنها کشور صنعتی بزرگی بود که در جنگ نابود نشده بود. در این دوره اتحادیه‌های کارگری صنعتی نفوذ بالایی داشتند و مالیات بر ثروتمندان در ایالات متحده بسیار بالا بود. دولت رفاه ایالات متحده بسیار بزرگ‌تر از امروز بود. دانشکده‌ها و دانشگاه‌های دولتی بسیار ارزان، تقریباً برای اکثریت مردم رایگان و برای هرکسی که در ارتش ایالات متحده خدمت کرده بود، کاملاً رایگان بود.

گسترش اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، همچنین دوره اوج قدرت سوسیال دموکراسی در اروپای غربی بود. بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، نروژ، سوئد، ایتالیا و بسیاری از کشورهای دیگر، خدمات مراقبت‌های بهداشتی ملی، برنامه اشتغال تضمین شده، آموزش دانشگاهی رایگان و تعداد نجومی از شبکه‌های تأمین اجتماعی را برای مردم خود ایجاد کردند. برای جلوگیری از خطر انقلاب کمونیستی، درحالی که مارکسیسم لنینیسم در اوج جهانی خود قرار داشت، امتیازات بزرگی به کارگران سازمان‌یافته و اقتصاددانان چپ داده شد. «اجماع کینزی» می‌گفت که وقایع رکود بزرگ هرگز نباید دوباره اتفاق بیفتد، بنابراین لازم بود که دولت اقتصاد را مدیریت کند و مطمئن شود که شکم‌های گرسنه‌ای که باعث جنبش‌های فاشیستی شدند، هرگز باز نگردند.

جهان کمونیستی در اوج نشاط و ساخت و ساز بود. کشورهای اروپای شرقی در حالی که در طرح‌های اقتصادی پنج ساله خود، اولین جاده‌ها، بزرگ‌راه‌ها و نیروگاه‌های خود را می‌ساختند، در حال شکوفایی بودند. دانشگاه‌ها و سیستم‌های آموزشی جدید ساخته شدند. با نظارت و کمک‌های شوروی، صنعتی شدن بسیاری از کشورهای مختلف که احزاب مارکسیست لنینیست در قدرت بودند، پیش می‌رفت.

در جهان سوم، ایالات متحده از بسیاری از رژیم‌های راست‌گرا که کنترل دولتی

زیادی بر اقتصاد اعمال می‌کردند، حمایت کرد. چهره‌هایی مانند شاه ایران، پارک چونگ هی ازکره جنوبی، رهبران نظامی مختلف در سراسر آمریکای جنوبی و مرکزی، کمونیست‌ها و اعضای اتحادیه‌های کارگری را بی‌رحمانه مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، اما همچنین میان کاست‌های نظامی خود «کالا توزیع می‌کردند» و طبقه متوسط شهری را گسترش دادند. صنایع تحت کنترل و مدیریت دولت، بخش کلیدی بسیاری از رژیم‌های اقتدارگرای بناپارتیستی در سال‌های دوران جنگ سرد بودند.

در حالی که جهان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، شاهد گسترش عظیم اقتصادی خود بود، هیچکس از «بازارهای آزاد» صحبت نمی‌کرد. اقتصاد نئوکلاسیک و دکترین‌های اقتصادی لیبرتارین هیچ جا یافت نمی‌شد. ظهور نئولیبرالیسم تنها در اواخر دهه ۱۹۷۰، زمانی که گسترش پساجنگ جهانی دوم به پایان رسیده بود، رخ داد.

اقتصاد نئولیبرال که توسط چهره‌هایی مانند لودویک فون میزس، موری روتبارد، میلتون فریدمن، آین رند، الن گرینسپَن و دیگران ترویج می‌شد، صرفاً

نقطه عطف نهایی در به قدرت رساندن حوثی‌ها، بسیج توده‌ای علیه کاهش یارانه‌های سوخت بود. حوثی‌ها با روند جهانی جنبش‌های ضد ریاضت اقتصادی که مخالف نئولیبرالیسم اقتصادی بودند، همراه شدند.

یک دروغ و فریب است که توسط اکثریت قریب به اتفاق اقتصاددانان دانشگاهی رد می‌شود. این صرفاً تبلیغات ریاضتی است که برای توجیه سیاست‌هایی استفاده می‌شود که بار رکود اقتصادی را بر دوش طبقه کارگر می‌اندازد.

به عنوان مثال، اقتصاددانان نئولیبرال اغلب به ما می‌گویند که اگر حداقل دستمزدی وجود نداشت، بیکاری وجود نداشت. با این حال، کتاب‌های تاریخ، داستان‌های متفاوتی روایت می‌کنند. قبل از این که حداقل دستمزد وجود داشته باشد، بیکاری زیادی وجود داشت و کارفرمایان فراوانی بودند که دوست داشتند تا حد امکان به نیروی کار خود دستمزد کمتری بپردازند و همچنین دوست داشتند تا حد امکان تعداد کارگر کمتری داشته باشند. اقتصاد نولیبرال صرفاً یک اختراع است. اختراعی که در آن یک جادوگر دانشگاهی برای توجیه لغو حداقل دستمزد با نشان دادن چند نمودار و گرافیک توضیح می‌دهد که چرا این اقدام منجر به پایان بیکاری خواهد شد.

اقتصاد ریاضتی چیزی نیست مگر شکل مدرنی از جادوگری، نوعی تردستی آکادمیک درباری برای توجیه کاهش خدمات عمومی نیست. ایده‌ای که طبق آن که به دلیل شکست اقتصاد سرمایه‌داری، اقتصادی که متعلق به بانکداران بزرگ و انحصارگران ثروتمند و تحت کنترل آنهاست، این مردم هستند که باید فقیرتر شده و متحمل ضررهای اقتصادی شوند. با این امید که با کاهش مصرف، کاهش استانداردهای زندگی و «کوچک‌سازی» اقتصاد، بتوان آن را دوباره فعال کرد. طبقه کارگر محکوم به تحمل کوچک‌سازی است و ثروتمندان امپریالیست سهم بسیار نازلی از «فداکاری مشترک» را بر عهده خواهند داشت.

ظهور ولادیمیر پوتین در روسیه پاسخی به ۱۰ سال اقتصاد ریاضتی ویرانگر بود. پس از آن که بوریس یلتسین بخش دولتی را حراج کرد و به بالاترین قیمت خریداران فروخت و شبکه تأمین اجتماعی روسیه را برای جلب رضایت غرب ویران کرد، پوتین با شعار اصلاح اقتصادی روسیه به قدرت رسید. پوتین از گازپروم و روس نفت، دو شرکت انرژی دولتی، به عنوان «قهرمانان ملی» استفاده کرد و از درآمد دولتی حاصل

از صادرات انرژی برای یارانه دادن و احیای مجدد اقتصاد روسیه بهره برد.

سوسیالیسم بولیواری در ونزوئلا نیز داستان مشابهی دارد. ریشه‌های هوگو چاوز به «کاراکاسو»، انفجار خشونت مردم در واکنش به افزایش شدید هزینه‌های حمل و نقل عمومی، برمی‌گردد. چاوز در سال ۱۹۹۹، پس از یک دهه ویرانی اقتصادی و سیاست ریاضت اقتصادی که ونزوئلا را ویران کرده بود، انتخاب شد. او در قدرت ماند و با بسیج فرودستان جامعه و تیره‌پوستان ونزوئلا و ارائه خدمات عمومی به آنها، این کشور را به سمت سوسیالیسم سوق داد. او این کار را با تأمین مالی ناشی از درآمد نفت دولتی به انجام رساند.

آنچه در ۲۰ سال گذشته در یمن اتفاق افتاده است، و آنچه در نهایت جنبشِ حوثی‌ها را در صنعا به قدرت رساند، همان نوع مبارزه‌ای است که در هر گوشه‌ای از جهان در حال وقوع است. اَبَر ثروتمندان جهان می‌گویند که در مواجهه با بحران اقتصادی جهانی، زحمتکشان جهان باید سهم کمتری ببرند. آنها باید مصرف‌شان را کاهش دهند؛ خدمات‌شان قطع شود؛ از منابع کمتری بهره‌مند شوند؛ دستمزد کمتری بگیرند و غیره.

نیروهای مقاومت در سراسر جهان، چه مسلمان شیعه، چه سوسیالیست‌های بولیواری، چه ملی‌گرایان روسی و چه کمونیست‌های چینی، مصمم‌اند به این ریاضت‌ها «نه» بگویند. آنها بر آن هستند تا نیروهایی باشند که با گردهم آوردن فقرا و کارگران بگویند [هزینه‌ها را] «از جیب ثروتمندان بپردازید!»

یمن نیروی نیابتی ایران نیست

پادشاهی عربستان سعودی در پاسخ به انقلاب ۲۰۱۵ یمن، دست به یورش خونینی زد که جهان را به وحشت انداخت. با مشاوره ژنرال‌های پنتاگون در ریاض و پشتیبانی ماهواره‌های ایالات متحده، ارتش عربستان سعودی برای بازگرداندن همسایه جنوبی خود و تبدیل آن به مستعمره‌ای فقیر، اقدام کرد. منصور هادی رئیس جمهور مخلوع، از سوی عربستان سعودی، رئیس‌جمهور مشروع یمن اعلام شد، همان‌طور که آمریکا، خوان گوایدو را رئیس‌جمهور مشروع ونزوئلا اعلام کرد.

آمار مرگ و میر در سال ۲۰۱۵ رو به افزایش گذاشت، زیرا بسیاری از یمنی‌ها سعی کردند به عمان یا با عبور از اقیانوس به جیبوتی بگریزند. آمریکا از اقدامات عربستان سعودی حمایت کرد. اسرائیل نیز این اقدام را تأیید کرد و حوثی‌ها را «دست نشانده ایران» خواند.

در ماه مه ۲۰۱۵، یک کشتی از هلال احمر جمهوری اسلامی ایران از بندر عباس در جنوب ایران به سوی یمن حرکت کرد. این کشتی حامل مقادیر زیادی آرد، دارو و داوطلبان پزشکی بود. اسرائیل و عربستان سعودی هر دو ادعا کردند که این کشتی صرفاً درحال قاچاق سلاح به حوثی‌ها است و افزودند که حمله به آن موجه است.

روزی که قرار بود کشتی به بندر حدیده تحت کنترل حوثی‌ها برسد، سعودی‌ها با هشت بار بمباران بندر در یک روز، آن را کاملاً ویران کردند. دو روز بعد، دانشگاه پزشکی حدیده را بمباران کردند و ۲۶ دانشجوی پزشکی را به تلافی طرح آنها برای همکاری با تدارکات ارائه شده توسط کشتی کمک‌رسانی ایران به قتل رساندند.

وقتی کشتی توسط آژانس امدادرسانی سازمان ملل متحد در جیبوتی تخلیه شد، ثابت شد که ادعای قاچاق سلاح در آن دروغ بوده است. روزنامه فایننشیال تایمز سفر ۱۳ روزه کشتی «ایران شاهد» را به عنوان یک «کودتای تبلیغاتی» علیه ایران توصیف کرد.

در ژوئن سال ۲۰۲۲، واشنگتن‌پست گزارشی از میزان وحشتناک بودن جنگ

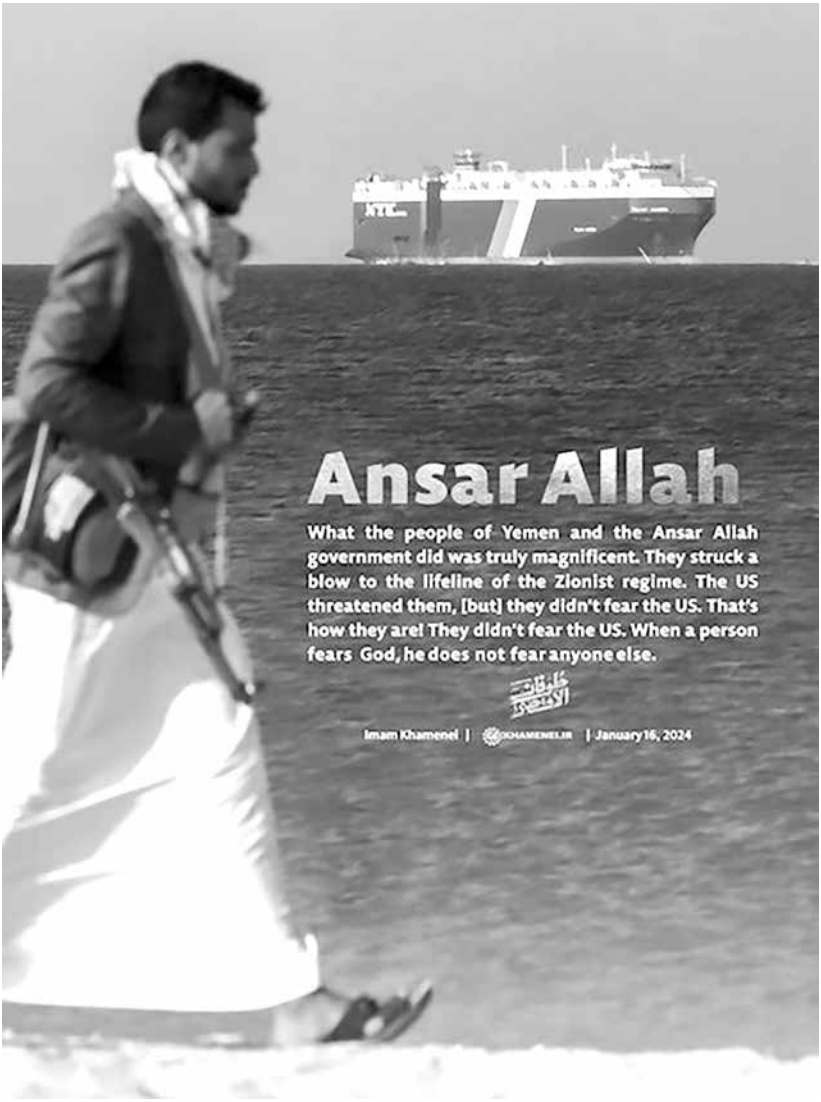

متن روی پوستر: آنچه مردم یمن و دولت انصارالله انـجام دادند واقعاً شگفت‌انگیز بود. آنها به شاهرگ حیاتی رژیم صهیونیستی ضربه زدند. آمریکا آنها را تهدید کرد، اما آنها از آمریکا نترسیدند. آنها چنین مردمانی هستند و از آمریکا نمی‌ترسند. کسی که از خدا بترسد از هیچ کس دیگری نمی‌ترسد.

علیه مردم یمن منتشر کرد. در این گزارش اطلاعاتی از میزان خشونت جنایات سعودی‌ها ارائه شده بود. واشنگتن پست توضیح داد:

«بنا بر پروژه داده‌های یمن، ائتلاف به رهبری عربستان سعودی، بیش از ۱۵۰ حمله هوایی به اهداف غیرنظامی در یمن، از جمله خانه‌ها، بیمارستان‌ها و برج‌های مخابراتی انجام داده است. این تازه‌ترین و بیشترین تعداد بمباران در طول یک جنگ داخلی طاقت‌فرسا و اغلب نادیده گرفته شده است که برای بخش عمده‌ای از یک دهه زندگی غیرنظامیان یمنی را زیر و روکرده و یکی از شدیدترین بحران‌های انسانی جهان را به وجود آورده است. سازمان ملل متحد می‌گوید، صدها هزار نفر در اثر جنگ با پیامدهای غیرمستقیم آن، مانند گرسنگی، جان خود را از دست داده‌اند. طبق برآوردهای محافظه‌کارانه **پروژه داده‌های مکان و رویدادهای جنگ مسلحانه** (ACLED)، که مناطق جنگی در سراسر جهان را رصد می‌کند، تنها در «این عملیات هوایی ویرانگر – که توسط ائتلاف به رهبری عربستان سعودی انجام شده است – نزدیک به ۲۴۰۰۰ نفر کشته شده‌اند که شامل مبارزان و نزدیک به ۹۰۰۰ غیرنظامی می‌شود... در این جنگ در هفت سال و در سه دولت آمریکایی، هر یک از اسکادران‌های دارای قابلیت حمله هوایی عربستان سعودی و امارات متحده عربی از ایالات متحده آمریکا سلاح و پشتیبانی دریافت می‌کرده یا احتمالاً دریافت کرده‌اند. نیروهای آمریکایی تقریباً با هر اسکادران از عربستان سعودی و سه اسکادران اف۱۶ای/اف از امارات متحده عربی عملیات مشترک داشته‌اند، و تأیید شده است که مأموریت‌هایی را در یمن انجام داده‌اند ... طبق بررسی واشینگتن پست و اس.اف.ام از گزارش‌ها و اسناد قابل دسترسی از سال ۲۰۱۵، گروه‌های حقوق بشری که حملات هوایی را بررسی می‌کنند، بیش از ۳۰۰ حمله را شناسایی کرده‌اند که قوانین بین‌المللی را نقض کرده یا به نظر می‌رسد که نقض کرده‌اند. اگرچه

اسکادران‌های جداگانه هرگز علناً در حملات هوایی خاصی که همیشه به عنوان حملات ائتلاف توصیف می‌شوند، دخیل نبوده‌اند، اما ژنرال جوزف وُتل، رئیس وقت فرماندهی مرکزی آمریکا، در سال ۲۰۱۹، به‌عنوان شاهد تایید کرد که ایالات متحده به یک بانک اطلاعاتی دقیق از حملات هوایی ائتلاف در یمن دسترسی داشته است.»

حکومت پادشاهی، علیرغم بلند شدن صداهای مختلف اعتراضی که خواهان پایان دادن به جنایات عربستان بودند، به حملات خود ادامه داد. سازمان ملل متحد و سایر ارگان‌ها بیانیه‌های نمادینی در محکومیت منتشر کردند، اما انداختن بمب‌ها همچنان ادامه یافت؛ محاصره به قوت خود باقی ماند؛ اما هم‌زمان اتفاق دیگری نیز درحال وقوع بود... حوثی‌ها مبارزه خود را ادامه می‌دادند.

بایدن اندکی پس از روی کار آمدنش، در ۴ فوریه ۲۰۲۱ متعهد شد:

«ما همچنین برای پایان دادن به جنگ در یمن - جنگی که یک فاجعه انسانی و استراتژیک ایجاد کرده است، اقدامات دیپلماتیک خود را افزایش می‌دهیم. من از تیم خاورمیانه خود خواسته‌ام تا از پشتیبانی ما از ابتکار عمل به رهبری سازمان ملل برای تحمیل آتش‌بس، بازکردن کانال‌های بشردوستانه و برقراری مجدد مذاکرات متوقف شده صلح، اطمینان حاصل کنند.»

در آن زمان برای همه جهانیان آشکار شده بود که حوثی‌ها نمایندگان جنبش آزادی‌بخش ملی یمن هستند. آنها، موجودیت خود را در میدان جنگ ثابت کرده بودند.

روایت استاندارد در رسانه‌های غربی این بود که حوثی‌ها «نیروی نیابتی ایران» هستند. اما حقایق روی زمین چیز دیگری می‌گوید. اگر عبدالمالک الحوثی و ارتش او صرفاً یک گروه آلت دست بودند، چرا مردم به حمایت آنها ادامه دادند؟ چرا ارتش حوثی‌ها توانست در برابر حملات بی‌امان مقاومت کند؟ چرا بسیاری از یمنی‌ها حاضر بودند جان خود را فدا کنند؟ چرا «فریاد علیه مستکبرین» این همه از

خودگذشتگی و فداکاری را برانگیخت؟

مائو در سال ۱۹۷۰ نوشت:

«مردم یک کشور کوچک مطمئناً می‌توانند تجاوز یک کشور بزرگ را شکست دهند. اما تنها زمانی که جرأت کنند تا برای مبارزه قیام کنند، و با بلند کردن اسلحه، سرنوشت کشورشان را به دست بگیرند. این یک قانون تاریخ است.»

حوثی‌ها این امر را ماه بعد از ماه، سال بعد از سال ثابت کردند. آنها علیرغم وجود بحران سوءتغذیه، فقدان مراقبت‌های پزشکی، و تسلیحات بسیار برتر دشمنان خود، فقط به مبارزه ادامه دادند.

اسلام شیعه بر تحسین شهیدان ، کسانی که جان خود را در راه خدا و عدالت می‌دهند، تاکید دارد. بسیاری از ادیان دیگر، از جمله مسیحیت نیز شهادت را گرامی می‌دارند.

مسئله شهادت

درباره جایگاه شهادت در اسلام شیعه بسیار گفته شده است. منتقدان شیعیان، از آنها به عنوان «فرقه شهادت» یا «فرقه مرگ» صحبت می‌کنند. منتقدان جمهوری اسلامی در دهه ۱۹۸۰ از «فریفتگان خمینی» صحبت می‌کردند که به خود بمب می‌بستند و پیکرشان را در مقابل تانک‌های دشمن قرار می‌دادند. این کاملاً درست است که مسلمانان شیعه به شهدا احترام می‌گذارند. خیابان‌های تهران با تصاویر کسانی مزین شده است که در همسایگی یا محله‌شان جان خود را برای انقلاب یا جنگ علیه عراق فدا کرده‌اند. در ۲۷ آوریل ۲۰۱۹، در میزگردی در دانشگاه کلمبیا تحت عنوان «حاشیه‌سازی روایت‌های شیعه»، یک محقق شیعه پاکستانی توضیح می‌داد که چگونه پدر بزرگش هر روز دعا می‌کند تا شهید شود، یا اینکه دعا می‌کند همسر، فرزندان و نوه‌هایش همگی شهید شوند. و به این که افتخار می‌کنند که در راه خدا جان بدهند و پاداش آسمانی تنها از آنِ کسانی است که در این راه جان خود را نثار می‌کنند.

با این حال، باید توجه داشت که اسلام شیعه تنها مذهبی نیست که بر اهمیت شهادت تأکید دارد. هرچند مسیحیان غربی اغلب این نکته نادیده می‌گیرند، اما عیسی مسیح در سراسر انجیل مسیحی بارها و بارها به پیروانش می‌گوید که باید منتظر شهادت باشند و آن را بپذیرند.

«آنها شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند انداخت. در واقع زمانی فرا خواهد رسید که هر که شما را بکشد، گمان خواهد کرد که به خدا خدمت می‌کند.» یوحنا ۲:۱۶

«خوشا به حال شما، آنگاه که دیگران به خاطر من شما را دشنام دهند و آزار رسانند و انواع سخنان بد را به دروغ علیه شما بگویند.» متی ۱۱:۵

«آنگاه برایتان مصیبت آورده و به قتل خواهند رساند و به خاطر نام من، مورد نفرت همه ملت‌ها قرار خواهید گرفت.» متی ۹:۲۴

«این چیزها را به شما گفته‌ام تا در من آرامش داشته باشید. در جهان

مصیبت خواهید داشت. اما دل قوی دارید: من برجهان غلبه کرده‌ام.» یوحنا ۱۶:۳۳

«خوشا به حال شما وقتی که دیگران شما را دشنام می‌دهند و آزار می‌دهند، و به خاطر من انواع بدی‌ها را به دروغ علیه شما می‌گویند. شاد باشید و شادی کنید. زیرا پاداش شما در آسمان عظیم است، زیرا پیامبرانی که پیش از شما بودند را همین گونه آزار می‌دادند.» متی ۵:۱۱،۱۲

«از کسانی که جسم را می‌کشند، ولی نمی‌توانند روح را بکشند نترسید، بلکه از کسانی بترسید که می‌توانند هم روح را و هم جسم را در جهنم نابود کنند.» متی ۱۰:۳۹

«و به خاطر نام من مورد نفرت قرار خواهید گرفت. اما کسی که تا پایان تحمل کند، نجات خواهد یافت.» متی ۱۰:۲۲

«هرکه به فکر جان خود باشد، آن را از دست خواهد داد، و هرکه جان خود را به خاطر آرمان من از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت.» متی ۱۶:۲۵

«هرکه برای حفظ زندگی خود تلاش کند، آن را از دست خواهد داد، اما هرکه زندگی خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت.» لوقا ۱۷:۳۳

«هرکه جان خود را دوست داشته باشد از دست می‌دهد و هرکه در این دنیا از جان خود نفرت داشته باشد، آن را برای حیات جاودانی حفظ خواهد کرد.» یوحنا ۱۲:۲۵

«زیرا هرکه بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هرکه جان خود را به خاطر من و انجیل از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.» مرقس ۸:۳۵

«تا پای مرگ وفادار باش و من تاج حیات را به تو خواهم داد.» مکاشفه ۲:۱۰

مائو تسه‌تونگ، یک کمونیست خدا ناباور، نوشت:

«مردن در راه مردم از کوه تای وزین‌تر است. اما کارکردن برای فاشیست‌ها و مردن برای امپریالیست‌ها از یک پر بی‌بهاتر است.»

خردگریزی فلسفی

شکی نیست که جنبش انصارالله یک جنبش غیر لیبرال است. این جنبش اعتقاد ندارد که حقیقت نسبی و یک موضوع نظری است. این جنبش اعتقاد ندارد که هرکسی می‌تواند یا باید تنها «کار خودش را انجام بدهد».

نِتفیلیکس و انواع نشریات و کتب، فیلم‌ها و نوشته‌های مستند، گزارش‌های خبری و سایر محتواها در غرب خود را موظف می‌دانند به مخاطبان‌شان در مقابل غیر لیبرال‌ها هشدار دهند. به ما گفته می‌شود که جنبش‌هایی مانند انصارالله و حتی گروه‌های مذهبی یا سیاسی بسیار کم‌خطرتر، مظهر «اقتدارگرایی» خطرناکی هستند؛ رهبران‌شان «خودشیفتگان سرکشی» هستند؛ و پیروان شان قربانی «کنترل ذهن فرقه‌ای» و «شستشوی مغزی» هستند.

جنبش انصارالله در تقدیر از کسانی که جان خود را فدا می‌کنند، و ستایش فضیلت انجام این کار، منحصر به فرد نیست. تقریباً هر دین یا جنبش سیاسی بزرگی همین کار را می‌کرده است. هیچ جامعه‌ای در جهان، هر قدر هم که بخواهد خود را روشنفکر یا لیبرال وانمود کند، وجود ندارد که بتواند بدون ارتش، بدون سازمان‌های پلیسی و افرادی که آماده فدا کردن جان خود هستند، ساختارهای جامعه مورد نظر خود را حفظ کنند.

جهان غرب به شدت تحت تاثیر تفکر پُست‌مدرن قرار گرفته است، تفکری که معتقد است جهان با هرج و مرج و نه با نظم تعریف می‌شود، و حقیقت نسبی است. این مکتب فکری که توسط گئورگ لوکاچ در کتاب «**زوال عقل**» به‌خوبی افشا و رد شده است، انسان‌ها را صرفاً حیواناتی می‌داند که زندگی خود را در جستجوی لذت صرف فرار از درد می‌کنند. جهان صرفاً یک آشفتگی و هرج و مرج بدون آغاز و پایان است. وقتی انسان‌ها گرد هم می‌آیند و برای اهداف خود تلاش می‌کنند، این تهدیدی برای روشنفکر آزاداندیشی است که واقعیت خود را تعریف می‌کند و برای لذت خود

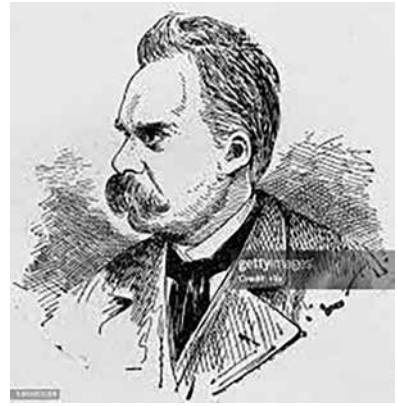

مکتب فکری «خردگریزی فلسفی»، با فردریش نیچه آغاز شد و کم و بیش ایدئولوژی غالب نخبگان غربی است. این مکتب اخلاق و حقیقت را رد می‌کند و ادعا می‌کند که خودخواهی «یک فضیلت» است.

زندگی می‌کند.

از راست‌گرایانی مانند آین رند گرفته تا چپ‌گرایانی مانند سوزان زونتاگ و هانا آرنت، این مکتب فکری که به‌وضوح توسط فردریش نیچه بیان شده است، جهان‌بینی دوران «پسا مدرن» را تعریف می‌کنند.

آنها باور دارند که توده‌های مردم گوسفندان خطرناکی هستند که در مقابل روشنفکران بزرگ قرار می‌گیرند و توانایی آنها برای زندگی بر اساس حقایق تعریف شده فردی خود را از بین می‌برند. «آزادی» به معنای کنترل افراد فرودست است و اطمینان از محدود بودن توانایی آنها برای اتحاد و طرح مطالبات‌شان.

این جهان‌بینی در نوشته لئو اشتراوس، پدرخوانده بیانیه روشنفکری نومحافظه‌کارانه **شکنجه و هنر نوشتن** تبیین شده است. این همان دیدگاه ایروینگ کریستول است که از یک کمونیست تروتسکیست به نیروی فکری پشتیبان محافظه‌کاران دوران ریگان تبدیل شد.

این همان جهان‌بینی است که با تجلیل «ساختارشکنی» (deconstruction) به دنبال تجزیه همه ما به افراد اتمیزه شده است. نهضت انصارالله تا حد زیادی در تضاد کامل با چنین تفکری قرار گرفته است. انصارالله گروهی از افراد بسیار فقیرند که با هم متحد شده و تصمیم گرفته‌اند اراده جمعی‌شان را تحقق ببخشند. آنها بدین منظور یک آرمان‌شهر بی‌وطن و بدون‌طبقه ایجاد نکرده‌اند و احتمالاً اقدامات‌شان در دریای سرخ برای کسانی که از سیاست درکی صرفاً آکادمیک دارند، برانگیزنده نیست. اما برای کسانی که درک می‌کنند روند تاریخ بر پایه تناقضات پیش می‌رود

و مبارزات مردم فقیر جهان علیه امپریالیسم، معرف دوران ما است، جنبش حوثی نمونه خوبی از نبردهایی است که در هر گوشه‌ای از جهان در جریان است. در سال ۲۰۲۳، هنگامی که آنها در همبستگی با فلسطین، مسیر کشتی‌ها در دریای سرخ را مسدود کردند و اقتصاد جهان را به لرزه درآوردند، تمام جهان صدای میلیون‌ها انسانی را شنید که اقتصاد امپریالیستی جهانی نادیده‌شان گرفته بود. این نوع قدرت از طریق همبستگی درست همان چیزی است که زمانی مبارزان سیاه پوست آمریکایی، بلک پنترز (پلنگ‌های سیاه)، آن را «قدرت برای مردم!» می‌نامیدند.

خطوط مقدم علیه دریا سالاری

در سال ۴۲۶ میلادی، سنت آگوستین کتاب «شهر خدا» یکی از متون بنیادی الهیات مسیحی مدرن را منتشر کرد. آگوستین در این کتاب به بازگویی واقعه زیر می‌پردازد:

«در واقع، این پاسخی مناسب و درست به اسکندر کبیر توسط یک دزد دریایی بود که دستگیر شده بود. زیرا وقتی آن پادشاه از مرد پرسید که منظورش از تصرف خصمانه دریا چیست، او با غرور متهورانه‌ای پاسخ داد: «منظور تو از تصرف کل زمین چیست؟» چون من که این کار را با یک کشتی کوچک انجام داده‌ام، دزد نامیده می‌شوم، ولی تویی که همین کار را با یک ناو بزرگ انجام می‌دهی، امپراتور خوانده می‌شوی.»

نوام چامسکی و دیگر منتقدان سیاست خارجی ایالات متحده به این نوع تمثیل به‌مثابه راهی برای درک لفاظی‌های رهبران آمریکایی اشاره کرده‌اند. هرچند این مثال به نکته اندک ژرف‌تری اشاره دارد.

فارغ از درک کلاسیک مارکسیست لنینیستی از امپریالیسم غربی به عنوان سرمایه‌داری در مرحله انحصاری آن، نوعی درک ژئوپلیتیکی در سطح کلان وجود دارد که در روسیه و چین و در میان متحدان آنها در سراسر جهان محبوبیت دارد. الکساندر دوگین، فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی معتبر روسی، این مفهوم را مطرح کرده است که وقتی به ۵۰۰۰ سال تاریخ توسعه بشر نگاه می‌کنیم، می‌توانیم الگوی مشترکی از مبارزات بین «تمدن‌های دریایی» و «تمدن‌های زمینی» را ببینیم.

روسیه مدرن و چین مدرن خود را نه به عنوان دولت‌های ملی، بلکه به عنوان «دولت‌های تمدنی» توصیف می‌کنند. آنها سرزمین‌های وسیعی را کنترل می‌کنند و در قلمرو خود مردمانی با پیشینه‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی متنوع دارند. با این حال امپراتوری روسیه از نظر تاریخی و اتحاد جماهیر شوروی و چین نمایانگر «تداوم تاریخی و وحدت فرهنگی یک کشور در یک منطقه جغرافیایی بزرگ» هستند.

امپراتوری بریتانیا و آمریکای معاصر نیزکمابیش «دولت‌های تمدنی» هستند، زیرا بسیار فراتر از یک ملت خاص را نمایندگی می‌کنند. امپراتوری بریتانیا از این واقعیت که به ارزش‌های خاصی اعتقاد دارد، آگاه بود. این ارزش‌ها توسط چارلز داروین، آدام اسمیت، رابرت توماس مالتوس، برت راند راسل، اچ جی ولز و بسیاری دیگر از چهره‌های سرشناس و مورد احترام، که ارزش‌های آنها را به خوبی بیان می‌کردند، ارائه شده است. آنها در ظاهر به آزادی فردی و آزادی وجدان اعتقاد داشتند، اما اگر عمیق‌تر بررسی کنیم، آنها همچنین معتقد بوده‌اند همان‌طور که تمدن‌های قبلی آموخته بودند، بشر تنها یک حیوان دیگر است، نه منحصر به فرد یا خاص. امپراتوری بریتانیا همچنین برآن بود که برخی از افراد به طور طبیعی برتر از دیگران هستند و انسان‌های برتر از طریق فرایندی به نام «انتخاب طبیعی»، به اوج می‌رسند. این باور با این تصور که به «موجودات پست تر» اجازه تولید مثل می‌دهد، آنها را به ترویج مفهوم «بی‌رحمی نیکوکاری» سوق داد. آنها معتقد بودند که «ازدیاد جمعیت» چیزی است که باید دائماً مواظب آن بود و احتمالاً علت اکثر بیماری‌های اجتماعی و ناآرامی‌ها است. آنها به حکومت الیگارشی کارآمد «پادشاهان فیلسوف» بر بشر اعتقاد داشتند و برآن بودند که برای منفعل و مطیع نگه داشتن اکثریت بشریت، باید آنها را فریفته وکنترل کرد.

امپراتوری بریتانیا یک امپراتوری دریایی مبتنی بر دریا سالارها بود که با کنترل مسیرهای تجاری، خراج می‌گرفت و مانع توسعه می‌شد.

این مکتب فکری امپراتوری بریتانیا در اوایل دهه ۱۸۰۰ پدیدار شد و خود را در ساختار قدرت غرب یا **گروه میز گرد** تأسیس شده توسط مستقلات سیسیل رودز، مجمع جهانی اقتصاد، شورای روابط خارجی و تمامی شبکه‌ای که کارول کوئیگلی، استاد دانشگاه آمریکایی آن را «تشکیلات انگلوـآمریکایی توصیف می‌کند، تثبیت کرده است. ایالات متحده در دوران پس از جنگ جهانی دوم، جایگاه جهانی بریتانیا را غصب کرد، اما تا حد زیادی خود را در همان سیستم بین‌المللی و کمابیش با همان ارزش‌ها ادغام کرده و تطبیق داد. این جهان‌بینی به‌درستی «آتلانتیک‌گرایی» نامیده می‌شود و ائتلاف ناتو و مفهوم «غرب جمعی» حول آن متمرکز است. این ایدئولوژی، ایدئولوژی تجارت آزاد، اندیشه آزاد، بازار آزاد و مخالفت با هر نوع «پوپولیسم»ی است که از به قدرت رسیدن «برترهای طبیعی» ممانعت کرده و از موقعیت خود برای مدیریت بخش عمده‌ای از بشریت، «مصرف‌کنندگان بی‌مصرف»، استفاده کنند.

همان طور که دوگین در کتاب خود «آخرین جنگ جزیره جهانی» توضیح می‌دهد: «پیروزی تمدن دریا بر تمدن خشکی، جوهره جهانی شدن را تشکیل می‌دهد... ایالات متحده آمریکا مرکز و هسته این دریاسالاری (اکنون جهانی شده) بورژوا دموکراتیک است. دموکراسی‌سازی، غربی‌سازی، آمریکایی‌سازی و جهانی‌سازی اساساً جنبه‌های مختلف تهاجم کامل تمدن دریا، هژمونی دریا را تشکیل می‌دهند.»

نظام مالی غربی که در مرکز اقتصاد جهانی قرار دارد، در واقع «تمدنی دریایی» است. این نظام مانند اسکندر کبیر، با کنترل مسیرهای تجاری، به عنوان واسطه تجارت جهانی و کسب سود از گوشه و کنار سیاره، حکومت می‌کند.

کشورهای سرمایه‌داری غربی، بسیاری از کشورها مانند ایران را با کاهش دسترسی یا حذف کامل‌شان از سیستم سوئیفت مجازات کرده‌اند. این یک شبکه بین‌المللی برای تراکنش‌های بانکی است که قدرت‌های غربی آن را کنترل می‌کنند.

ارزنده‌ترین و ضروری‌ترین کالا در اقتصاد مبتنی بر سوخت فسیلی ما، نفت است. اکسون موبیل، بریتیش پترولیوم، شل و شِورون، چهار اَبَرشرکت، تقریباً به طور کامل بر بازارهای جهانی نفت و گاز طبیعی، با میادین نفتی در مکان‌های مختلف مانند

لوئیزیانا، دلتای نیجر، گویان و عربستان سعودی، تسلط دارند و کم و بیش تحت سلطه آنها قرار دارند. گفته می‌شود «همه راه‌ها به رُم ختم می‌شوند.» این گفته به این واقعیت اشاره دارد که رم اجازه هیچ رابطه تجاری میان هیچ بخشی از امپراتوری را که بیرون از کنترل‌شان بود، نمی‌داد. آنها جاده‌ها را کنترل می‌کردند، و بر همه معاملات بین قلمروهای پادشاهی‌های شناخته شده، نظارت داشتند.

اولین کتاب قابل توجه درباره ژئوپلیتیک، کتاب آلفرد تایر ماهان با نام **تاثیر قدرت دریا بر تاریخ**، در سال ۱۸۹۰ منتشر شد. این کتاب کم و بیش جهان بینی‌ای را بیان می‌کند که امپراتوری بریتانیا بسیار شبیه رومیان دوران باستان می‌زیستند. راه کنترل جهان از طریق کنترل مسیرهای تجاری است. امپراتوری‌ها می‌توانند از این طریق خود را ثروتمند سازند و از هر گوشه این سیاره خراج جمع کنند. همه کسانی که تجارت می‌کنند باید در همین چارچوب فعالیت کنند. در دهه ۱۸۰۰، زمانی که طبقه کارگر بریتانیا شورشی‌تر شده و خواهان دستمزد و شرایط زندگی بهتر بود، این نکته مطرح شد که می‌توان از امپریالیسم برای سازش طبقاتی در خانه استفاده کرد. سیسیل رودز، استعمارگر آفریقا که نام کشور «رودزیا» منتسب به نام اوست، و از بابت املاکش بورسیه تحصیلی رودز ایجاد شد، این مطلب در سال ۱۸۹۵ به زبانی عریان نقل شده است:

> «من دیروز در شرق لندن (محله کارگری) بودم و در جلسه‌ای از بیکاران شرکت کردم. به سخنرانی‌های وحشیانه‌ای گوش دادم که فقط فریاد «نان! نان!» بود و در راه برگشت به خانه به این صحنه فکر کردم و بیش از هر زمان دیگری به اهمیت وجود امپریالیسم متقاعد شدم... ایده گرانمایه من راه حلی برای این مشکل اجتماعی است، بدین معنی که ما دولتمردان استعماری برای نجات ۴۰ میلیون ساکنان بریتانیا از یک جنگ خونین داخلی، باید زمین‌های جدیدی را برای اسکان جمعیت اضافی و فراهم کردن بازارهای جدید برای کالاهای تولید شده در کارخانه‌ها و معادن به دست آوریم. امپراتوری، همان‌طور که همیشه گفته‌ام، مسئله‌ای حیاتی است. اگر می‌خواهید از جنگ داخلی اجتناب کنید، باید امپریالیست شوید.»

اسرائیل: یک پایگاه تمدن دریایی

صهیونیسم به مثابه یک جنبش سیاسی، مورد استقبال امپریالیسم بریتانیا قرار گرفت و کم و بیش داوطلب شهرک‌نشینی و مهاجرت شد. تئودور هرتزل، بنیان‌گذار سازمان جهانی صهیونیسم، معتقد بود که تنها راه کسب عزت و احترام برای یهودیان، عمل کردن به عنوان شهرک‌نشین برای امپراتوری بریتانیا است. صهیونیسم به عنوان یک جنبش سیاسی، بر این فرض استوار است که یهودیان آنقدر با مسیحیان متفاوت هستند که هرگز نمی‌توانند واقعاً در تمدن اروپایی جایی داشته باشند یا جذب آنها شوند. لذا به دولت خود نیاز دارند. پروژه ایجاد اسرائیل با الگوبرداری از رودزیا، یعنی آپارتاید آفریقای جنوبی و بسیاری از دیگر پروژه‌های استعماری بریتانیا طراحی شد.

صهیونیست‌ها مارکسیسم را بزرگ‌ترین دشمن خود می‌دانستند، چراکه به دنبال

اسرائیل پایگاه نظام مالی سرمایه‌داری امپریالیستی غربی است. جو بایدن بارها گفته است: «اگر اسرائیل وجود نداشت، لازم بود یک اسرائیل ابداع شود.»

ادغام یهودیان در یک جنبش متحد طبقه کارگر با بقیه بشریت بود. وینستون چرچیل در مورد این که چگونه صهیونیسم و بلشویسم دو جریان عمده متضاد در میان یهودیان جهان بودند و اینکه امپراتوری بریتانیا باید تمام تلاش خود را برای ترویج صهیونیسم به عنوان جایگزینی برای تهدید بلشویسم انجام دهد، نوشت:

«صهیونیسم، سومین حوزه را به مفاهیم سیاسی نژاد یهود ارائه می‌دهد. این ایده، در تضاد خصمانه و خشن با انترناسیونالیسم کمونیستی، یک ایده ملی با ماهیتی مسلط را به یهودیان عرضه می‌کند. این امر به دولت بریتانیا واگذار شده است تا در نتیجه فتح فلسطین، مسئولیت تأمین سرزمین و مرکزی برای زندگی ملی برای نژاد یهود در سراسر جهان ایجاد کند. درک سیاسی و تاریخی آقای بالفور، باعث شد که از این فرصت استفاده شود.»

از زمان صدور اعلامیه بالفور، شهرک‌نشینان صهیونیست در اسرائیل خود را مدافعان و سربازان پیاده نظام امپریالیستی بریتانیا می‌دانستند. در دهه ۱۹۳۰، شهرک‌نشینان صهیونیست از خطوط لوله نفت در برابر خرابکاری اعراب محلی محافظت می‌کردند. در سال ۱۹۳۶، بریتانیا ارتش خود را برای سرکوب شورش‌های اعراب علیه شهرک‌نشینان صهیونیست به فلسطین فرستاد.

در سال ۱۹۴۸، اسرائیل از سوی سازمان ملل ایجاد شد. سپس آوارگی وحشتناک مردم فلسطین، با ایجاد یک پایگاه برای نظام امپریالیستی غرب، دنبال شد. اسرائیل بلافاصله با تلاش برای تضعیف جنبش‌های مختلف ملی و ضدامپریالیستی عرب در منطقه، تلاش برای تثبیت خود را آغاز کرد.

در سال ۱۹۶۷، اسرائیل با کشورهای عربی که توسط مصرِ متحد اتحاد شوروی، رهبری می‌شد، وارد جنگ شد. اسرائیل، با عمل به عنوان سگ مهاجم امپریالیسم غرب در منطقه، بارها به لبنان حمله کرده، ایران را تهدید کرده، کشورهای همسایه مانند سوریه را بمباران کرده است.

جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در سال ۱۹۸۶، ضمن سخنرانی در کنگره

ایالات متحده، توضیح داد که اسرائیل برای حفظ سلطه سیستم امپریالیستی غرب از اهمیت حیاتی برخوردار است:

«وقت آن رسیده است تا جلوی عذرخواهی تعدادی از ما، که مانند اکثر ما در این نهاد، از اسرائیل حمایت می‌کنند، به‌خاطر حمایت‌مان از اسرائیل را بگیریم. هیچ عذرخواهی لازم نیست، هیچ. این بهترین سرمایه‌گذاری ۳ میلیارد دلاری است که ما انجام می‌دهیم. اگر اسرائیل وجود نداشت، آمریکا باید اسرائیلی را برای محافظت از منافع خود در منطقه اختراع می‌کرد.»

مقاومت مردم برای سرزمین

اگر کسی به این فکر کند که چرا یمن با وجود داشتن این همه نفت، اینقدر فقیر است؛ اگر کسی به این فکر کند که چرا یمن با وجود داشتن چنین زمین‌های زراعی عظیم، بیشتر مواد غذایی خود را وارد می‌کند، همان‌طورکه حسین الحوثی در بسیاری از خطبه‌های خود تأکید می‌کرد، می‌توان فهمید که اسرائیل پرچمدار و نماینده مسلح قدرتمندی است، اما نه نماینده قوم یهود، بلکه نماینده یک نظم مالی بین‌المللی. اسرائیل نماینده امپریالیسم و سرمایه‌داری در مرحله انحصاری است. اسرائیل پایگاه تمدن دریایی است. ظلم وحشیانه آن علیه مردم فلسطین، زندان رو باز غزه، تجسم تحقیری است که مردم در سراسر منطقه و جهان از دست این سیستم متحمل شده‌اند.

بنابرین، جای شگفتی نیست که با شعار «مرگ بر آمریکا! مرگ بر اسرائیل! لعنت بر یهودیان!»، شاهد جنبش توده‌ای وسیع مردم این سرزمین برای دستیابی به توسعه اقتصادی، و تجمع‌شان در حمایت از مردم فلسطین هستیم. جنبش حوثی‌ها مانند جنبش بولیواری هوگو چاوز است که به دنبال متحدکردن مردم آمریکای جنوبی پیرامون یک برنامه سوسیالیستی برای بهبود استانداردهای زندگی بود. این مانند حزب کمونیست چین است که پس از یک قرن تحقیر و تفرقه، چین واحد را به عنوان یک کشور متمدن بنا کرد.

ماهیت جنبش حوثی‌ها، ضدیت با امپریالیسم و مبارزه علیه سیاست‌های ریاضت اقتصادی است. این جنبش با اصطلاحات مذهبی و قبیله‌ای بیان می‌شود که برخی از آنها برای مخاطبان غربی به‌خوبی قابل ترجمه نیستند. در غرب، کسانی که از «یهودیان» صحبت می‌کنند و استدلال‌های خود را صرفاً با اصطلاحات مذهبی بیان می‌کنند، به دنبال عقب‌نشینی از درک اقتصادی به عرفان و خرافات و شاید به شبه‌علم نژادیِ مردود و تعصبات قدیمی هستند. اما در چارچوب کشوری که توسط سلطه غرب فقیر نگهداشته شده است و آمریکا و اسرائیل را چهره‌های اصلی نظام اقتصادی‌ای می‌داند که مانع توسعه اقتصادی آن شده است، جنبشی با چنین شعارهایی ماهیت

متفاوتی دارد. جوهر جنبش حوثی‌ها مبارزه علیه نظام امپریالیستی غرب، مبارزه برای پیشرفت تاریخی و ریشه‌کن کردن فقر است و همه ضدامپریالیست‌های بنیادگرا باید از آن حمایت کنند.

در مواجهه با بمباران‌های وحشتناک در غزه از سوی اسرائیل پس از هفتم اکتبر، جنبش انصارالله شروع به متوقف کردن کشتی‌ها در دریای سرخ کرد. منتقدان جنبش حوثی‌ها می‌گویند که کمتر از ۲۰ درصد کشتی‌ها در تجارت با اسرائیل مشارکت داشته‌اند، اما این یک تحریف است. حوثی‌ها آشکارا گفته‌اند که کشتی‌های مرتبط با کشورهای حامی و مسلح‌کننده اسرائیل مانند آمریکا و بریتانیا در معرض خطر هستند.

از زمان آغاز بمباران غزه توسط اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۳، تا زمان نگارش این مطلب ۲۳،۰۰۰ غیرنظامی توسط بمب‌های اسرائیلی قتل عام شده‌اند. با این حال، در تمام مدت متوقف کردن کشتی‌ها، حتی یک نفر توسط حوثی‌ها کشته نشده است.

خواسته‌های حوثی‌ها در دریای سرخ ساده است: بمباران غزه را متوقف کنید.

در جنبش حوثی‌ها اعتقاد بر این است که هر مرد باید برای محافظت از خانواده‌اش سلاح گرم داشته باشد.

آنها همان چیزی را می‌خواهند که جامعه جهانی خواستار آن است: آتش‌بس. از لحظه‌ای که سازمان انصارالله خط حملات دریایی خود را علیه پشتیبانی از اسرائیل به اجرا گذاشت، آنها جنگ با ایالات متحده را پیش‌بینی می‌کردند. در ۲۱ دسامبر، رهبر انقلاب، مالک الحوثی، یک سخنرانی طولانی خطاب به مردم کشورش ایراد کرد که از تلویزیون پخش شد. او در سخنان خود به‌روشنی بیان کرد که چرا یمن علیرغم تهدیدات آمریکا، به اقدامات خود در دریای سرخ ادامه خواهد داد:

«ما از جمله کسانی نیستیم که وقتی دشمن آنها را نشانه می‌گیرد، دست روی دست بگذاریم. ما مردمی هستیم که بی‌عدالتی را محکوم می‌کنیم، به خدا توکل می‌کنیم و از تهدیدها و تجاوز مستقیم آمریکا نمی‌ترسیم... حملات آمریکا به یمن، با هدف قرار دادن ناوهای جنگی، منافع و ناوگان آمریکایی حامل موشک، پهپادها، و عملیات نظامی پاسخ داده خواهد شد... یمن را در جنگ مستقیم با دشمنان اسرائیلی و آمریکایی به حال خود بگذارید. اگر می‌خواهند با آنها برقصند، بگذارید شادی کنند، اما با آنها وارد مشارکت مالی یا نظامی نشوند... اگر اعراب می‌خواهند تنها تماشاگر باشند که آمریکایی‌ها را تشویق کنند، بگذارید تشویق کنند، و اگر می‌خواهند برقصند، بگذارید بر اجساد قربانیان برقصند، اما در جنگ علیه ما، به آمریکایی‌ها نپیوندند....

تا زمانی که آمریکایی می‌خواهد وارد جنگ مستقیم با ما شود، باید بداند که جزو کسانی نیستیم که از او بترسیم. او با کل مردم و نه با یک گروه خاص رو به رو است. اگر او می‌خواهد از موضع یمنی‌ها نسبت به فلسطین جلوگیری کند، پس با تمام مردم یمن مشکل دارد... اگر آمریکایی‌ها سربازان خود را به یمن بفرستند، باید بدانند که با چیزی سخت‌تر از آنچه در افغانستان و ویتنام رو به رو شدند و آسیب دیدند، مواجه خواهند شد. آمریکا نباید تصور کند که می‌تواند به اینجا یا آنجا حمله کند و سپس برای آرام کردن اوضاع میانجی‌گری کند... مردم عزیز ما از روی مسئولیت ایمانی، اخلاقی و دینی

خود برای اعلام جنگ علیه دشمن صهیونیستی حرکت کردند و نیروی موشکی و پهپادهای خود را برای هدف قرار دادن دشمن به کار گرفتند و همچنین در سطح دریای سرخ، خلیج عدن و دریای عرب حرکت کردند تا از حرکت کشتی‌های اسرائیلی و کشتی‌هایی که سعی در رساندن تدارکات به اسرائیلی‌ها دارند جلوگیری کنند... ما از کشورهایی که از نظر جغرافیایی ما را از فلسطین اشغالی جدا می‌کنند، درخواست کرده‌ایم تا گذرگاه‌های زمینی را بازکنند تا صدها هزار نفر از مردم ما بتوانند از طریق آن به فلسطین بروند. مردم ما همچنین علیرغم شرایط بسیار دشوار زندگی، به ارائه کمک‌های مالی به مردم فلسطین ادامه می‌دهند، زیرا ما اساساً مردمی تحت محاصره هستیم و هنوز در وضعیت جنگ قرار داریم... در سطح مواضع سیاسی، موضع ما حمایتی بوده و جبهه رسانه‌ای ما عمدتاً برای حمایت از مردم فلسطین و مجاهدین آنها حرکت می‌کند. در مورد سطح راهپیمایی‌ها، مردم ما هر جمعه به صورت میلیونی به میدان‌ها می‌آیند و میادین را پر می‌کنند و توده‌ها با صدای خود و مواضع اعلام شده و روشن خود فریاد می‌زنند و با این شعار جسورانه و واضح، شعار برائت و فریاد در مقابل مستکبران سر می‌دهند. این موضعی است که به سطح مسئولیت‌پذیری می‌رسد...

آنچه مردم یمن به آن امیدوارند و مطالبه می‌کنند، بزرگ‌تر از آن چیزی است که ما در حال حاضر انجام می‌دهیم. اما ما آنچه را که می‌توانیم،

انجام می‌دهیم و به دنبال انجام کارهای بزرگ‌تر و شدیدتر علیه دشمن صهیونیستی هستیم... ما به دنبال توسعه توانایی‌های خود برای غلبه بر هرگونه مانع و دستیابی به اهداف‌مان هستیم تا این امر به سطح مسئولیت‌پذیری برسد و مطابق با خواست و اراده مردم یمن و موضع روشن آنها در برابر دشمن صهیونیستی در تجاوز جنایتکارانه‌اش علیه مردم فلسطین در غزه باشد. ما هیچ کشور دیگری را مورد هدف قرار نداده‌ایم و در برابر عملیات اعتراضی برخی کشورهای عربی صبور بوده و به آنها حمله نکرده‌ایم... هدف و رویکرد ما حمایت از مردم فلسطین، ساکنان غزه و مجاهدین آن است و این یک موضع درست و مشروع است. این نشان می‌دهد که «آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، وکسانی که با آنها همراه هستند، به منطقه و دریای ما می‌آیند و از دشمن صهیونیستی و جنایاتش حمایت می‌کنند و سپس اقدامات دیگران را از موضع «بشردوستانه» محکوم می‌کنند... شرم بر آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و همه کشورهایی که درکنار دشمن صهیونیستی درکشتارکودکان و زنان و جنایات بسیار فجیع آن ایستاده اند...

ما از مواضع خود شرمنده نیستیم، بلکه به دنبال رسیدن به آن تا حد امکان بدون شرم یا تردید هستیم و آن را موضعی شایسته فداکاری، هرچه که باشد، می‌دانیم... حتی در سطح حمایت بشردوستانه و رساندن غذا و دارو به مردم فلسطین در نوار غزه، هیچ چیز اجازه ورود ندارد، مگر پس از تائید آمریکا و اسرائیل و باید به میزان بسیار محدودی باشد که معیشت مردم غزه را تأمین نکند. آمریکایی‌ها همچنین کشورهای منطقه را تهدید کردند که برای متوقف کردن تجاوز اسرائیل به غزه مداخله نکنند... وقتی صحنه‌های غم‌انگیز هزاران کودک و زن کشته شده توسط بمب‌های آمریکایی و وضعیت گرسنگی شدید را می‌بینیم، باید سهم آمریکا در همه این‌ها را به خاطر بسپاریم و این که آمریکا بازوی دیگری از صهیونیسم یهودی جهانی

است، که رئیس‌جمهور آمریکا به وابستگی خود به آن افتخار می‌کرد و این که مطابق این اصل حرکت می‌کند.

ما همچنین شاهد حرکت برخی از کشورهای اروپایی، از جمله فرانسه، ایتالیا و آلمان هستیم که هر کدام سابقه‌ای تاریک و سابقهٔ جنایی وحشتناکی دارند... این کشورها در حمایت از صهیونیست‌ها به جایی رسیده‌اند که سرگرم رقص، آواز، مسابقه سگ‌ها و چیزهای پیش پا افتاده دیگر هستند و قتل‌عام‌های بزرگ در فلسطین را نادیده می‌گیرند... گاهی اوقات صداهای زشتی درکشورهای عربی شنیده می‌شود که مردم فلسطین و مجاهدین آنها را سرزنش می‌کنند و به هر جریانی که از آنها حمایت می‌کند، توهین می‌کنند. کشورهای عربی به شانه خالی کردن از مسئولیت در حمایت از مردم فلسطین راضی نشدند، بلکه فلسطینیان و مجاهدین‌شان را تحقیر می‌کنند، هرگونه حمایت از آنها را تحریف می‌کنند... ما هیچ انتظار نقش مثبتی از آمریکا وکشورهای اروپایی به نفع مردم فلسطین نداریم، زیرا آنها همیشه در موضع بی‌عدالتی، استبداد، استکبار و غارت مردم بوده‌اند...

آیا کسانی که در مورد وجوب و الزام جهاد در صورت درگیری در سوریه یا حمله به مردم یمن یا عراق و دیگران فتوا می‌دادند، یک حرکت علمی یا آکادمیک انجام داده‌اند؟ صدای علمایی که فتوا به فرض و وجوب جهاد در حمایت از مردم فلسطین بدهد کجاست؟ چه چیزی سکوت، نادیده گرفتن و حتی سرزنش مردم فلسطین و مجاهدین آنها را توجیه می‌کند؟ ...

دشمن امیدی به تسلیم مردم ما ندارد. موضع ما قاطع است، اما به دیگران توصیه می‌کنیم که از همراهی با آمریکایی‌ها برحذر باشند و او را به حال خود بگذارند... هیچ خطری کشتی‌های شما راکه به سمت دشمن نمی‌روند، تهدید نمی‌کند، اما وقتی با آمریکایی‌ها همراه می‌شوید، به معنای واقعی کلمه منافع واقعی خود را به خطر می‌اندازید...

این که مجاهدین در غزه دشمن صهیونیستی و سربازان آنها را می‌کشند،

شاید این موضوع پوشش رسانه‌ای شایسته‌ای پیدا نکند، اما موضوعی افتخارآمیز است که امید به پیروزی را نشان می‌دهد...

به مردم فلسطین و برادران مجاهد سرفراز در غزه می‌گوئیم، شما تنها نیستید، خدا با شماست و او بهترین یاور است. مردم یمن در هر کاری که از دست‌شان برآید با شما هستند... نه موضع آمریکایی‌ها، نه تهدید آمریکا یا هر کس دیگری ما را از موضع خود در کنار شما باز نخواهد داشت. همه آزادگان ملت ما با شما هستند. محور مقاومت در نقش‌های مهم و فعال حضور دارد. حزب‌الله در جبهه‌ای خروشان در شمال فلسطین در کنار شما است...

به پیروزی خداوند متعال ایمان داشته باشید و مهم نیست دشمن تا چه حد در جنایات خود پافشاری کند، پایداری و جهاد شما دلیلی برای پیروزی الهی است، در کنار ظلم و رنج شما که در پیشگاه خداوند است، ... مردم عزیز ما نه یک موضع تاکتیکی، موضع خود را با پشتکار و صداقت اتخاذ کردند. دشمن باید بداند منظورم از موضع ایمانی و مواضع مبتنی بر ایمان چیست و مردم ما در نتیجه تهدید، ارعاب و فشار، تردید نخواهند کرد و از موضع خود عقب‌نشینی نخواهند کرد...

مهم نیست آمریکایی‌ها علیه ما چه می‌کنند، ما به خدا توکل می‌کنیم و با آمریکایی‌ها مقابله می‌کنیم. ما جنگ مستقیم با آمریکایی‌ها و دشمن صهیونیستی را ترجیح می‌دهیم.»

نقش اقتصاد در انقلاب آمریکا

بسیاری از مردم در ایالات متحده شعار «مرگ بر آمریکا!»ی حوثی‌ها را می‌شنوند و فرض می‌کنند که این جنبش به هیچ وجه نمی‌تواند با آنها ارتباط برقرار کند. آنها گروهی از مردم را می‌بینند که عمامه به سر دارند، به زبان خارجی صحبت می‌کنند و اسلحه در دست دارند و آنها را نوعی گروه ترسناک از تروریست‌های خارجی می‌دانند.

اما حوثی‌ها، مانند ایرانیانی که برای اولین بار شعار «مرگ بر آمریکا» را به‌کار بردند و تحت رهبری امام خمینی آمریکا را «شیطان بزرگ» خواندند، همیشه روشن کرده‌اند که منظور آنان مردم آمریکا نیست، بلکه دولت ایالات متحده و آن نظام بین‌المللی است که از آن دفاع می‌کند.

این امر ما را مجبور می‌کند تا به تاریخ این کشور نگاهی بیندازیم. چرا ایالات متحده تشکیل شد؟ موضوع اختلاف در انقلاب آمریکا چه بود؟ انبوهی از تبلیغات از سوی جناح راست طرفدار امپریالیسم و جناح چپ طرفداران امپریالیسم برای ایجاد سردرگمی درباره ماهیت انقلاب آمریکا صورت گرفته است.

جناح راست طرفدار امپریالیسم به ما می‌گوید که انقلاب آمریکا پیرامون «مالیات‌بندی» بود و مهاجران آمریکایی برای یک سیستم بازار آزادتر مبارزه می‌کردند. خب، موضوع مالیات‌ها قطعاً یک عامل بود، اما این ایده که دولت نباید هیچ نقشی در مدیریت اقتصاد داشته باشد، کاملاً در تضاد با نحوه مدیریت ایالات متحده در دوره پیدایش آن است. در سال ۱۷۹۱، کنگره ایالات متحده بانک ملی را تأسیس کرد. این بانک فانوس‌های دریایی را ساخت و اقتصاد را تثبیت کرد. نوشته‌های اقتصادی الکساندر همیلتون بر نقش دولت در نظارت بر توسعه اقتصادی تأکید دارد.

جناح چپ به ما می‌گوید که کل هدف انقلاب آمریکا حفظ برده‌داری بود و این کشور از ابتدا صرفاً یک پروژه نژادپرستانه شیطانی بوده است. «پروژه ۱۶۱۹»

نیویورک تایمز، که مطمئناً صدای طبقه کارگر یا جنبش ضد امپریالیستی نیست، از این موضع حمایت کرده است.

برده داری در جنوب ایالات متحده کاملاً رواج داشت و بسیاری از بنیانگذاران ایالات متحده برده‌دار بودند. بسیاری نیز با برده‌داری مخالف بودند. بنجامین فرانکلین، جان جی و الکساندر همیلتون همگی از افسران «انجمن‌های ضد برده داری» در ایالت‌های خود بودند. الکساندر همیلتون تا آنجا پیش رفت که از دولت انقلابی هائیتی که در آن برده‌ها زنجیرهایشان پاره کرده بودند، حمایت کرد.

وقتی عمیق‌تر بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که موضوع اختلاف در انقلاب ۱۷۷۶، آینده اقتصادی کشور بود. بریتانیایی‌ها در پی آن بودند که ایالات متحده را به عنوان یک قطب تجاری توسعه‌نیافته در امپراتوری مالی جهانی خود بر پایه کنترل مسیرهای تجاری حفظ کنند. بریتانیایی‌ها به دنبال جلوگیری از توسعه صنایع و اقتصاد مستقل ایالات متحده بودند. خیزش معروف به تی‌پارتی بوستون، قیامی

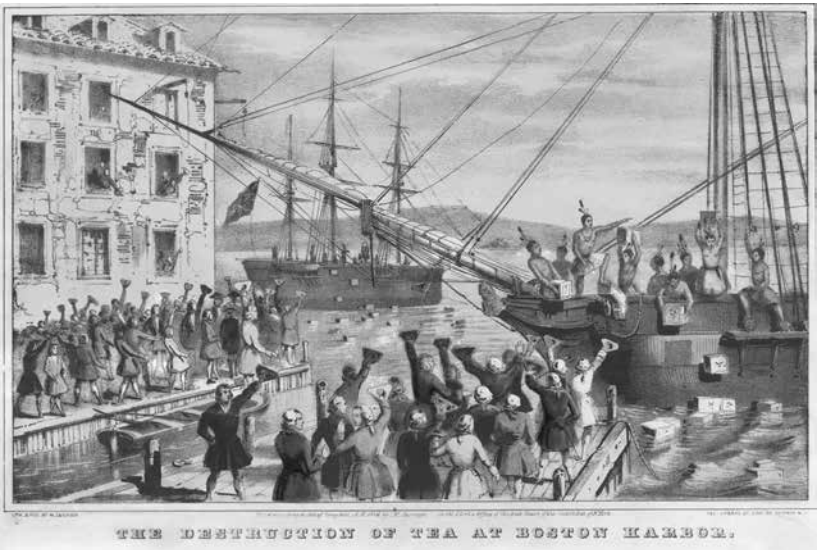

ماهیت انقلاب آمریکا، رد دیدگاه امپراتوری بریتانیا در مورد آمریکای شمالی به عنوان صرفاً یک قطب تجاری در سیستم مالی جهانی آنها، و در عوض پذیرش توسعه اقتصادی خود بود.

علیه انحصار اجباری شرکت هند شرقی بریتانیا بود. این شورشی بود علیه «تجارت آزاد» که بانک‌داران بین‌المللی بر هر سرزمینی که فتح می‌کردند، آن را فقیر نگه می‌داشتند.

امپراتوری بریتانیا می‌خواست که آمریکا مثل یمن باشد، کشوری با زمین‌های زراعی فراوان و بلااستفاده که تمام مواد غذایی خود را از شرکت‌های بریتانیایی وارد می‌کرد. امپراتوری بریتانیا ایالات متحده را به عنوان یک بازار به اسارت گرفته می‌دید، منبعی از مواد خام که می‌توانست تحت سلطه «صادرات سرمایه» باشد، همان‌طورکه در چین و هند و بسیاری نقاط دیگر انجام داده بودند.

بنیانگذاران ایالات متحده، در یک ائتلاف گسترده با برنامه‌ها و اهداف مختلف حول ایده یک اقتصاد مستقل متحد شدند. «جستجوی خوشبختی» به معنای حق بهبود استانداردهای زندگی، بهبود سطح رفاه و افزایش جمعیت بود. انقلاب آمریکا در ماهیت خود، به توسعه اقتصادی مربوط بود، همان چیزی که خوشه گندم در آرم حوثی‌ها نماد آن است.

با پیشرفت ایالات متحده به عنوان یک کشور، مشخص شد که اقتصاد پنبه‌زارها با کاربردگان در جنوب آمریکا کمابیش در خدمت توسعه سیستم مالی بریتانیا است. هنری چارلز کری، اقتصاد ان ضد برده‌داری که کارل مارکس از وی ستایش کرد، دو سیستم اقتصادی متضاد را توصیف کرد. او در سال ۱۸۵۶ نوشت:

> «دو سیستم پیش روی جهان است... یکی به دنبال صادرات انسان برای اشغال مناطق بیابانی است که حاکمیت بر آنها از طریق دیپلماسی یا جنگ به دست می‌آید؛ دیگری به دنبال افزایش ارزش بخش عظیمی از زمین‌های خالی از سکنه با واردکردن میلیون‌ها انسان برای اشغال آنها. یکی به دنبال تمرکز ثروت و قدرت در یک شهر بزرگ تجاری است که با شهرهای بزرگ مدرن دوران معاصر رقابت کند، شهرهایی که با کمک‌هایی که هر ملتی در معرض آن را فرسوده کرده است، پشتیبانی شده و می‌شوند؛ دیگری به دنبال

تمرکزی است که به کمک آن بازاری که بر اساس زمین و محصولات آن، زارع و کشاورز را ثروتمند کند. یکی به ضرورت افزایش تجارت نظر دارد؛ دیگری به افزایش قدرت و حفظ آن.

یکی به کم‌کاری هندوها و تنزل بقیه جهان به سطح آنها نظر دارد؛ دیگری به ارتقای سطح انسان در سراسر جهان به سطح ما. یکی به فقر، جهل، کاهش جمعیت و بربریت نظر دارد؛ دیگری به افزایش ثروت، آسایش، هوش، ترکیب عمل و تمدن. یکی به جنگ جهانی نظر دارد؛ دیگری به صلح جهانی. یکی سیستم انگلیسی است؛ دیگری را می‌توانیم با افتخار سیستم آمریکایی بنامیم، زیرا این تنها سیستمی است که تاکنون ابداع شده و گرایش آن ارتقای هم‌زمان برابری وضعیت انسان در سراسر جهان بوده است.»

حامیان خدا

حوثی‌ها مردمانی هستند که به توسعه اقتصادی اعتقاد دارند و علیه سیستم تجارت آزاد جهانی مبارزه می‌کنند. درست مانند انقلابیون آمریکایی، آنها نمی‌خواهند سرزمین‌شان صرفاً یک مرکز تجاری باشد. آنها خواهان توسعه اقتصادی هستند.

برای آنها، مانند بنیانگذاران جمهوری آمریکا، داشتن اسلحه و مذهب ارتباط نزدیکی با هم دارند و هر دو از اهمیت حیاتی برخوردارند. جرقه جنگی که در نهایت به اعلام استقلال و پیروزی انقلاب آمریکا منجر شد، تحمیل مطالبه برای حق حمل اسلحه بود. در سال‌های ۱۷۷۴ و ۱۷۷۵ انگلیسی‌ها واردات باروت و اسلحه به آمریکا را ممنوع کردند و تلاش برای خلع سلاح مردم را آغاز کردند. این امر باعث اعتراض گسترده در میان مردمی شد که احساس می‌کردند که حق آنها برای حمل اسلحه مقدس است. در واقع، بسیاری از مستعمره‌نشینانی که در سال ۱۶۶۰ به ایالات متحده آمدند از مخالفان مذهبی انگلیسی بودند. در آن زمان پادشاه چارلز دوم حق داشتن اسلحه را از پروتستان‌هایی که «به نفرت از دولت معروف یا مظنون بودند» سلب کرد.

پس چرا شاه چارلز دوم اسلحه را از برخی افراد مذهبی می‌گرفت؟ چون در سال ۱۶۴۹، سَرِ چارلز اول، پدر وی توسط یکی از آنها بریده شده بود. ریشه‌های معنوی انقلاب آمریکا به جنگ داخلی انگلیس برمی‌گردد. اشراف فئودال با سرمایه‌داران نوظهور شهری برای قدرت مبارزه می‌کردند. پادشاه مورد پشتیبانی اشراف و دهقانان روستایی بود و سرمایه‌داران با پشتیبانی پارلمان، طبقه کارگر شهری را بسیج می‌کردند.

هم‌زمان که سرمایه‌داران در حال بسیج شهرنشینان لندن و دیگر شهرهای انگلیس برای مبارزه با اشراف بودند، با گروهی از مبلغین پرشور، یعنی «مخالفان مذهبی» مواجه شدند. شاه انگلستان در رأس «کلیسای انگلستان»، دین رسمی کشور، قرار داشت که نسخه بسیار ملایم‌تری از کلیسای کاتولیک روم بود. کلیسای انگلستان نهاد بوروکراتیک با رویه‌های سختگیرانه بود. اما بسیاری از مردم انگلیس که روح

خداوند را در رگ و پی خود احساس می‌کردند، از آن راضی نبودند.

خیابان‌های لندن مملو از واعظان خیابانی بود که جزوه‌های چاپی خود را توزیع می‌کردند. آنها در جزوه‌ها دیدگاه‌های مذهبی خود را توضیح داده بودند. مخالفان مذهبی قرن هفدهم انگلستان دیدگاه‌های متنوعی داشتند. فرقه‌های فراوانی بودند که اغلب‌شان برای خود نام‌های مستعاری، که معرف جنبه‌ای از رسوم مذهبی‌شان بود، برگزیده بودند. جویندگان، پاک دینان مسیحی، رانترها، لِولرها؛ که در همه انواع معنویت و الهیات‌شان، یک چیز مشترک وجود داشت، شور و اشتیاق.

برخلاف روال کسل‌کننده و توجیه بوروکراتیک برای نظم فئودالی کلیسای انگلستان، مخالفان همگی انرژی معنوی سوزانی را در روح خود احساس می‌کردند. آنها موعظه می‌کردند که افراد می‌توانند با خداوند ارتباط خود را داشته باشند. آنها آزار و اذیت را تحمل می‌کردند و از محکوم کردن ریاکاری دولت و روحانیون با وجود عواقب آن ترسی نداشتند.

با شروع جنگ داخلی در انگلستان، بخش عمده‌ای از ارتش مدل نوین که برای شکست دادن سلطنت‌طلبان تشکیل شد، از متعصبان مذهبی تشکیل شده بود. یک جناح از آنها به نام لِولرها، در حالی که نسخه‌ای از مانیفست‌شان را در لبه کلاه خُودِ خود داشتند، در میدان نبرد پیش می‌رفتند. یکی از این جناح‌ها به نام «دیگرز» (حفارها) با تصرف تپه سَنت جورج، یک کمون سوسیالیستی کشاورزی تشکیل دادند. آنها هم‌زمان جزوه‌هایی منتشر می‌کردند که مالکیت خصوصی زمین را محکوم می‌کردند و از نوعی سوسیالیسم آرمان شهری (اتوپیایی) مذهبی حمایت می‌کردند.

اولیور کرامول، یک پاک‌دین (پیوریتن) که در رأس ارتش مدل نوین قرار گرفت در سال ۱۶۴۹ سر پادشاه چارلز اول را برید و «ارباب و محافظ» بریتانیا شد. پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۵۸، طبقه حاکم انگلیسی که فئودالیسم را با قاطعیت شکست داده بود، شروع به تضعیف انرژی انقلابی کرد که یک دهه قبل آن را برانگیخته بود. چارلز دوم از تبعید بازگردانده شد و به عنوان پادشاه تاج‌گذاری کرد. مخالفان مذهبی که دیگر مورد تجلیل قرار نمی‌گرفتند، به طور فزاینده‌ای به عنوان عوام‌فریب

و دردسرسازان معرفی می‌شدند. بسیاری از آنان از حقوق زحمتکشان شاغل صحبت می‌کردند که حالا با استثمار بی‌رحمانه صاحبان کارخانه‌ها مواجه شده بودند. آنان با جمع کردن بیکاران و گرسنگان، برای‌شان از کتاب مقدس درباره تقاضا برای عدالت اجتماعی نقل قول می‌آوردند.

در سال ۱۶۶۰، پادشاه جدید، چارلز دوم، به دلیل ترس از قیام علیه حکومت، شروع به سرکوب وسیع مخالفان مذهبی کرد. از آنجایی که همان طبقه سرمایه‌داری که زمانی رادیکالیسم مخالفان مذهبی را تشویق می‌کرد، اکنون دنبال سرکوب‌شان بود، بسیاری مهاجرت به نقاطی دور از بریتانیا را آغاز کردند.

مستعمرات آمریکا به خانه جدید بسیاری از مخالفان مذهبی تبدیل شد. ماساچوست توسط پیوریتن‌ها تأسیس شد. پنسیلوانیا توسط کوآکرها تأسیس شد. راجر ویلیامز، کشیش پیوریتن که ایده‌هایش در مورد خدا نمی‌توانست با ایده‌های پیوریتن‌های ماساچوست مطابقت داشته باشد، رُودآیلند را تأسیس کرد. در سال ۱۶۳۸، وی نخستین کلیسای باپتیست در ایالات متحده را در پراویدنس، مرکز ایالت رود آیلند، بنا کرد.

در سال ۱۷۳۰ و ۱۷۴۹، زمانی که تنش‌ها میان استعمارگران آمریکایی خواهان گسترش اقتصادی خود و امپراتوری بریتانیا، که آنجا را به عنوان یک بازار انحصاری و تسخیری خود می‌خواست، شدت یافت، دورانی از احیای مذهبی به نام «بیداری بزرگ» به وجود آمد. سولومان استودارد و جاناتان ادواردز دو پیام‌آور کلیدی این دوره از احیای مذهبی شناخته می‌شوند. این دوران با تغییر فرهنگ، زمینه را برای وقوع انقلاب در سال ۱۷۷۶ فراهم کرد.

دوره ۱۷۹۰ تا ۱۸۴۰ را مورخان آمریکایی دوران «**دومین بیداری بزرگ**» نامیده‌اند. این یکی دیگر از جنبش‌های توده‌ای افراطی‌گری مذهبی در میان مردم آمریکا بود و ماهیتی آشکارا سیاسی داشت. سُنّت احیای موعظه در چادرهای بزرگ، غسل تعمید در رودخانه، نیمکت عزاداران یا بخشودگی و بسیاری از جنبه‌های فرهنگ مذهبی آمریکا را می‌توان در این دوره ردیابی کرد. از چارلز جی فینی که کالج

اوبرلین را تأسیس کرد، تا جوزف اسمیت که اساس **مورمونیسم** را پایه‌گذاری کرد، تا الکساندر کمپبل یا آن لی پایه‌گذار **جنبش شیکر**، همگی مذهبیون متعصب این دوران و مخالف برده‌داری بودند. برده‌داری در منبرها و در چادرهای صدها واعظی که در نیوانگلند، پنسیلوانیا، اوهایو و سرزمین‌های جدیدی مانند ایندیانا و ایلینوی در حرکت بودند، به عنوان لکه ننگی وحشتناک بر کشور و نفرینی سایه‌افکنده بر این سرزمین، توصیف می‌شد.

موضوع دومین بیداری بزرگ، توبه از گناه و پناه بردن به عیسی مسیح برای رستگاری بود. سرود محبوب amazing grace (رحمت شگفت‌انگیز خدا)، که در سال ۱۷۷۹ نوشته شد، در این دوران شهرت فراوانی کسب کرد. نویسنده این سرود جان نیوتن، تاجر برده‌ای بود که به شرّکاری که انجام می‌داد پی برده و به یک طرفدار الغأ برده‌داری تبدیل شده بود.

پیام دومین بیداری بزرگ، که هیچ‌وقت مستقیماً بیان نشده است، این بود که آمریکا می‌تواند از اعمال برده‌داری توبه کند. کشور می‌تواند «تغییر مسیر دهد» همان

جان براون، شهید جنبش لغو برده‌داری، که جان خود را فدای مبارزه برای شکست برده‌داری کرد، عمیقاً مذهبی بود. این نقاشی دیواری از او در ساختمان کنگره ایالت تگزاس نصب شده است.

طورکه جان نیتون باکشتی برده‌داری خود انجام داد. دومین بیداری بزرگ الهام‌بخش بسیاری از آمریکایی‌ها بود تا نه تنها به مذهب روی آورند، بلکه از نظر سیاسی نیز، عمدتاً در جهت لغو برده‌داری، فعال شوند. راه آهن زیرزمینی که به بردگان امکان فرار به کانادا را می‌داد، توسط شبکه‌ای از داوطلبان اداره می‌شد.

درحالی که برخی از افراد مذهبی که در طول بیداری بزرگ فعالیت می‌کردند، صلح‌طلب بودند، بسیاری دیگر چنین نبودند. جان براون، یک مذهبی سرسخت، برای مبارزه با بوش‌واکرهای طرفدار برده‌داری به کانزاس رفت. سپس او رهبری شورش مسلحانه‌ای را در **هاپرز فِری** (در ویرجینیا) به عهده گرفت. وی امیدوار بود با تصرف زرادخانه **هاپرز فِری**، شورش مسلحانه‌ای را علیه برده‌داری در سراسر جنوب به وجود آورد. جان براون نخستین آمریکایی بود که به جرم خیانت محاکمه شد. او در محاکمه‌اش گفت:

«اگر من به نفع ثروتمندان، قدرتمندان، روشنفکران، به‌اصطلاح بزرگان، یا به نفع یکی از دوستان‌شان، چه پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، یا فرزندان یا هر فردی از آن طبقه، چنین دخالتی می‌کردم و از این دخالت رنج می‌بردم و از آنچه دارم می‌گذشتم، همه چیز درست بود؛ و همه در این دادگاه آن را شایسته پاداش می‌دانستند، نه مجازات.

به گمان من، این دادگاه، اعتبار **قانون خدا** را تصدیق می‌کند. من در این جا کتابی را می‌بوسم که گمان می‌کنم کتاب مقدس یا حداقل کتاب عهد جدید باشد. این به من می‌آموزد که من با مردم همان رفتاری را داشته باشم که دوست دارم مردم با من داشته باشند. این همچنین به من می‌آموزد تا «آنانی را که در بندند، به یاد داشته باشم، چنانکه گویی با آنان هم‌بندم». من کوشیدم به این رهنمود عمل کنم. من می‌گویم، من هنوز خیلی جوان هستم تا بفهمم **خدا** به همه افراد احترام می‌گذارد. به باور من، دخالتی را که من انجام داده‌ام، همان‌گونه که همیشه آزادانه اعتراف کرده‌ام، به نفع بندگان فقیر او انجام داده‌ام، و این نه تنها اشتباه نبوده است، بلکه درست

بوده است. اکنون اگر به نظر ضروری است تا جانم را برای پیشبرد نهایت عدالت فدا کنم و خون خود را با خون فرزندانم و با خون میلیون‌ها نفری که که حقوق‌شان با قوانین شرورانه، ظالمانه و ناعادلانه در این کشور برده‌دار، نادیده گرفته می‌شود، بیشتر درهم بیامیزم، تسلیم می‌شوم؛ پس بگذارید این کار انجام شود!»

وقتی به نقاشی جان براون، که اکنون در ساختمان پایتخت ایالت کانزاس قرار دارد، نگاه می‌کنیم، جایی که او با ریش بلندش، در حالی که در یک دست کتاب مقدس خود را گرفته و با دست دیگر تفنگش را تکان می‌دهد و نگاهی حاکی از سرکشی و خشم دیوانه‌وار علیه بی‌عدالتی در چهره‌اش موج می‌زند، باید به حوثی‌ها فکر کنیم.

عدالت انتزاعی، نه! رهایی خودمان

جنی، دختر کارل مارکس، علیرغم باورهای آته‌ئیستی و میراث یهودی‌اش صلیبی به گردن داشت. او این کار را انجام می‌داد زیرا می‌دانست حمایت از مبارزات آزادی‌بخش ایرلند برای جنبش طبقه کارگر در انگلستان ضروری است.

وقتی کارل مارکس در لندن زندگی می‌کرد، مستقیماً مشاهده می‌کرد که چگونه سرمایه‌داران انگلیسی کارگران را برای مخالفت با مبارزه آزادی‌خواهی ایرلند بسیج می‌کردند. مارکس به‌طور غریزی می‌دانست که این چیزی است که جنبش کارگری باید آن را رد کند. او نوشت:

«ایرلند سنگر اشراف زمین‌دار انگلیسی است. استثمار آن کشور نه تنها یکی از منابع اصلی ثروت مادی آنها؛ بلکه بزرگ‌ترین و عمده‌ترین منبع قدرت اخلاقی آنها است. آنها، در واقع، سلطه بر ایرلند را نمایندگی می‌کنند. بنا بر این، ایرلند ابزار اصلی اشرافیت انگلیسی است که از طریق آن سلطه خود را در خود انگلستان حفظ می‌کنند... لذا، شتاب بخشیدن به انقلاب اجتماعی در انگلستان، مهم‌ترین هدف **انجمن انترناسیونال کارگران** است. تنها وسیله انجام چنین کاری، کسب استقلال ایرلند است. به این ترتیب، این وظیفه انترناسیونال است که مناقشه بین انگلستان و ایرلند را در همه جا در صدر وظایف خود قرار دهد و همه جا علناً از ایرلند جانبداری کند.

وظیفه ویژه شورای مرکزی در لندن بیدارکردن وجدان طبقه کارگر انگلیسی است که برای آنها، رهایی ملی ایرلند، یک مسأله انتزاعی عدالت یا

احساسات بشردوستانه نیست، بلکه اولین شرط رهایی اجتماعی خودشان است.»

جنی مارکس، دختر کارل مارکس، سخنان او را به جان خرید. او با وجود این که اصالتاً یهودی بود، مبارزه آزادی‌بخش ایرلند را مبارزه خود می‌دانست و تا جایی پیش رفت که صلیبی به گردن آویخت. در آن زمان، توجیه سرکوب ایرلندی‌ها از سوی امپراتوری بریتانیا، ایمان کاتولیک آنها بود. داشتن یک نماد کاتولیک برگردن جنی مارکس شاید کار دشواری می‌بود، زیرا رفتار واتیکانِ آن سال‌ها نسبت به یهودیان بیشتر غیردوستانه بود. به نظر می‌آید، «لعنت بر یهودیان» در بیانات هر روزه کشیشان در سراسر اروپا، تا حدودی ملایم و خویشتن‌دارانه بوده باشد.

اما این برای جنی مارکس اهمیتی نداشت. او می‌فهمید که مبارزه برای مردم ایرلند برای رهایی ملی‌شان، علیه سرمایه‌داران انگلیسی است، همان کسانی که او کارگران انگلیسی را برای مقابله با آنها سازماندهی می‌کرد.

خواننده فولک ضد امپریالیست، دیوید روویکس، آهنگی با عنوان «ترانه‌ای برای ارتش حوثی» ساخت که به طور گسترده در فضای برخط پخش و به زبان‌های مختلف ترجمه شد.

این همان رویکردی است که ما باید به‌واسطه آن بخش عمده‌ای از طبقه کارگر آمریکا را به حمایت از فلسطینی‌ها و فداکارترین و قهرمان‌ترین متحد آنها، جنبش توده‌ای یمن به نام انصارالله، یعنی حوثی‌ها جلب کنیم.

حمایت گسترده از حوثی‌ها در میان نیروهای طرفدار فلسطین عمیقاً برانگیزاننده است. جمعیتی که شعار می‌دهند «یمن، یمن، ما را سرفراز کن، یک کشتی جنگی دیگر را برگردان!» عمیقاً دلگرم‌کننده است. دیوید روویکس، خواننده فولک ضدامپریالیست، آهنگی را به افتخار ارتش حوثی‌ها ساخته است که در سراسر جهان حتی به زبان عربی ترجمه و پخش شده است. **مرکز نوآوری سیاسی**، در ۷ ژانویه ۲۰۲۴، یک برنامه سراسری در شیکاگو، نیویورک، پورتلند و کالیفرنیا و... برگزار کرد و اعضای خود را برای دفاع از حوثی‌ها و محکوم کردن اقدامات ارتش آمریکا علیه یمن بسیج کرد.

ما نباید از حوثی‌ها از سر احساس گناه، یا عدالت انتزاعی، یا نمایشی از فضیلت و نیکی حمایت کنیم. چنین سیاست‌های نمایشی در عصر رسانه‌های اجتماعی گسترده، بی‌فایده است. حمایت از حوثی‌ها برای ما، به معنای مبارزه برای آزادی خودمان است. وقتی ما کار، مراقبت‌های پزشکی و آموزش مطالبه می‌کنیم، هم‌زمان در مبارزه با همان بانک‌ها و شرکت‌های بزرگی هستیم که کشتی‌هایشان در دریای سرخ متوقف می‌شوند. در حالی که شاهد فروپاشی کشورمان هستیم، دولت فاسد ما میلیاردها دلار برای حمایت از اسرائیل و نابودی فرودگاه‌های یمن هزینه می‌کند.

دولت ما که تحریم‌های یکجانبه‌ای را بر ده‌ها کشور در سراسر کره زمین تحمیل می‌کند و آنها را خودسرانه از تجارت جهانی محدود و محروم می‌کند، به ما می‌گوید که متوقف کردن کشتی‌ها در دریای سرخ توسط حوثی‌ها یک جنایت غیر قابل تحمل است.

ما به عنوان مردمانی که از گوشه و کنار جهان در ایالات متحده گرد هم آمده‌ایم، و انواع سختی‌ها و وحشت‌ها را تحمل کرده‌ایم، با یک باور مشترک با هم متحدیم: ما می‌توانیم استانداردهای زندگی خود را بهبود بخشیم؛ به رویاهای خود دست یابیم

و زندگی بهتری برای نسل بعدی بسازیم. ما به توسعه اقتصادی اعتقاد داریم و فقر جهانی را که وال استریت و لندن به امید نجات نظام خود به دنبال تحمیل آن هستند، رد می‌کنیم.

ما برای یک آمریکای جدید مبارزه می‌کنیم، آمریکایی که دیگر بخشی از سیستم بین‌المللی امپریالیستی و تجارت آزاد نباشد، بلکه تمدن سرزمینی که در آن قابلیت‌های هر فرد امکان تظاهر و رشد خواهند یافت و هر کودک، دارایی باارزشی برای ساختن کشوری قوی‌تر دیده می‌شود؛ ما به دنبال رابطه‌ای با جهان بر اساس همکاری برد برد و اقتصاد جدید با محوریت روسیه، چین و دیگر کشورهای بریکس هستیم؛ ما در قلب آمریکا جنبشی را ایجاد می‌کنیم که به عنوان جناح آمریکایی محور جهانی مقاومت در برابر وال استریت و لندن عمل می‌کند؛ ما باید بپذیریم که حوثی‌ها دشمن ما نیستند. جنبش آنها و تمام آنچه را که در مواجهه با مشکلات و مخالفت‌های باور نکردنی تحمل کرده و به دست آورده است، الهام‌بخش بزرگی برای خود می‌دانیم.

همان طور که مائو تسه دونگ در سال ۱۹۷۰ گفت:

«اکنون در سراسر جهان خیزش جدیدی در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا در حال ظهور است. از زمان جنگ جهانی دوم، امپریالیسم و پیروانش همواره جنگ‌های تجاوزکارانه به راه انداخته‌اند، اما مردم کشورهای مختلف پیوسته برای شکست دادن تجاوز آنها به پا خاسته و جنگ‌های انقلابی به راه انداخته‌اند. در حالی که خطر جنگ جهانی جدیدی هنوز وجود دارد و مردم همه کشورها باید برای آن آماده شوند، انقلاب، روند اصلی در جهان امروز است.»

کتاب حاضر، چنانکه از نامش پیداست، به تاریخ پیدایش جنبش انصارالله معروف به حوثی‌ها در یمن می‌پردازد. رسانه‌های غربی پیوسته کوشیده‌اند منشا و تاریخ پیدایش این نیروی مقاومت یمنی را پنهان نگه دارند. اما اقدامات مبارزان انصارالله در همبستگی با مقاومت مردم فلسطین در غزه و به ویژه اقدامِ متوقف کردنِ کشتی‌های حامل سلاح و دیگر محموله‌ها به مقصد اسرائیل از طریق دریای سرخ، در بحبوحه حملات وحشیانه و نسل‌کشی مردم غزه، آنان را در مرکز توجه جهانیان قرار داد.

یمن از سال ۲۰۱۵ میلادی مورد تجاوز ائتلافی از پنج کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس به همراه چند کشور دیگر عربی و آفریقایی به رهبری عربستان سعودی و پشتیبانی ایالات متحده و بریتانیا قرار گرفت. عملیات این ائتلاف در پشتیبانی از عبدالله منصور هادی، رئیس‌جمهور پیشین یمن علیه حوثی‌ها صورت گرفت که صنعا، پایتخت یمن و بیشتر مناطق شمال یمن را در اختیار داشتند. تجاوز و در پی آن محاصره یمن به یک بحران انسانی و قحطی گسترده منجر شد

کیلب ماپین، روزنامه‌نگار آمریکایی و نویسنده این کتاب، در سال ۲۰۱۵ مسافر کشتی حامل کمک‌های اضطراری هلال احمر به یمن بود. او در این کتاب ما را با ریشه‌های جنبش انصارالله، به رهبری حسین الحوثی از زمان تشکیل سازمان مؤمنان جوان در سال ۱۹۹۰، تا تصرف صنعا در سال ۲۰۱۵، تا مبارزه در دریای سرخ، آشنا می‌کند و می‌کوشد تا سهم خود را در بیان حقیقت ادا کند

نشر ترجمان‌نگار